



حماسه عاشورا

به بیان

حضرت مهدی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام (ترجمه یا لثارات الحسین)

نویسنده:

جلال برنجیان

ناشر چاپی:

طور

فهرست

۵	فهرست
۶	حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه‌السلام (ترجمه یا لئارات‌الحسین)
۶	مشخصات کتاب
۶	طلیعه
۸	دریچه ای به نور
۹	زیارت شهدا
۱۳	زیارت ناحیه
۲۰	زیارت در روز عاشورا
۲۱	زیارت روز ولادت
۲۳	زیارت عاشورا
۲۵	شباهت به حضرت یحیی
۲۸	انحصار امامت دو برادر
۲۸	حکمت شهادت
۲۹	شرافت تربت
۳۰	شفاء با تربت
۳۰	شرافت زیارت امام حسین
۳۳	نماز زیارت
۳۳	راهگشای کربلا
۳۵	نگاهبان زائران
۳۶	آثار دعا
۳۷	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام (ترجمه یا لئارات الحسین)

مشخصات کتاب

سرشناسه: برنجیان، جلال، ۱۳۳۳-، گردآورنده و مترجم عنوان و نام پدیدآور: حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام / گردآور و بازگردان جلال برنجیان. مشخصات نشر: تهران: طور، ۱۳۷۴. مشخصات ظاهری: ۲ ج. در یک مجلد (۲۳۲ ص.). فروست: نگرشهای تاریخی؛ ۱. شابک: ۴۰۰۰ ریال؛ ۲۳۰۰۰ ریال: چاپ هفتم: ۹۶۴۹۰۴۲۷۵X یادداشت: چاپ قبلی، طور، ۱۳۶۷ (۲۳۸ ص.). یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۷۵. یادداشت: چاپ هفتم: ۱۳۸۵. یادداشت: عنوان عطف: ترجمه یا لئارات الحسین: حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام. یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۳۲ - ۲۳۰. عنوان دیگر: ترجمه یا لئارات الحسین: حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۶۱ - ۴۰ق. - زیارتنامه‌ها. موضوع: زیارتنامه‌ها. رده بندی کنگره: BP۲۷۱/ح۴۸ ۱۳۷۴ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۷ شماره کتابشناسی ملی: م۷۴-۳۲۲۴

طلیعه

مرثیه السلام علیک یا صریح الدمعه العبری السلام علیک یا مذبب الکبد الحری السلام علیک یا صریح العبره الساکبه و السلام علی قرین المصیبه الراتبه دیدگان پر اشک، لبانت خشکیده، سینه ات گداخته، قلبت شعله ور، روح پر تلاطم، لیکن مهار نفست بر مشت. سرود ایمان بر لب، نوای توحید در کام، یاد خدا در دل، دستار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر، کهنه پیرهن امانت مادر بر تن، بزم اشکواره در پیش. [صفحه ۷] ای حسین، ای رازدار منزل وحی، غم سرای خیمه هایت، سوزش قلب زنانت، گریه نوباوگان، آه و سوز خواهرانت، العطش از دخترانت، عالمی را اشک ریزان می کند. ای حسین ای رهنمای راه ایمان، ای حسین ای جرعه نوش جام یزدان، کوفیان بدصفت، نامردمان بی مروت، دعوتگران بی فتوت، حیا از مادرت زهرا علیها السلام نکردند. ای حسین ای خون یزدان، واژگان در چکامه شور تو ناتوان، شعر گویان در ستایش صبر تو حیران و ادیبان در بیان ایثار تو سرگردان. یا حسین ای کشتی نجات امت، نیایت صلی الله علیه و آله و سلم به شهادت پذیریت جان یافت. زکریا علیه السلام به غم آمیخته با نامت ره جست. و فطرس به برکت گاهواره تو بال یافت. گوئی که در قربانگه زمین آرزو حاجیان، قربانی به یاد تو کنند، و گوئی که احرام به تن داران در سرزمین عرفات، دنبال راه تو روند، که تو فرزند مکه و بطحائی، فرزند زمزم و صفائی، پور حل و منائی. گرگان بیسه شهوت، پارگان تنت را تن پاره کردند، روبهان مرغزار حيله دعوتنامه ها را به شمشیر باز کردند، و حرامیان بستر کفر دست پلید خویش را برای بیعت به سوی تو گشودند. که چه نیک [صفحه ۸] فرمودی: ان الدعی ابن الدعی قدر کزین اثنتین بین السله و الذله و هیئات منا الذله یابی الله و رسوله و المومنون و حجور طایت و طهت و انوف حمیه و نفوس ایبه من ان توثر طاعه اللثام علی مصارع الکرام. همانا حرام زاده فرزند حرام زاده، مرا بر دو کار مخیر داشته، یکی مرگ و دیگری خواری: و چه دور است ذلت از ما خاندان، خدا و پیامبرش و باورمندان و دامنه‌های پاکیزه (که ما را پروردند) و مردمی که زیر بار ستم نروند، و افرادی که تن به خواری ندهند، (جملگی) دوری می گزینند که فرمانبری ناپاکان را بر کشته شدن شرافتمندانه برگزیده شود. دژخیمان اهریمن صفت، کرنشگران معبد نفس، فرمانبران صفیر ابلیس، غنودگان بر بستر آمال، و دنبال روان امیر جانیان یزید، صلایت را با تیر و پیکان پاسخ دادند، و دلائلت را با سنگ. برای آن که همه تاریخ راز مظلومیت را بدانند فرمودی: هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغیث یرجو الله باغاتنا؟ هل من معین یرجو ما عند الله فی اعانتنا؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا یکتاپرستی هست که در حق ما از خدا بترسد؟ آیا پناه دهنده ای هست که به پناه [صفحه ۹] دادن ما به خدا امیدوار باشد؟ آیا کمک کاری هست که با کمک به ما بدانچه نزد

خداست، امید داشته باشد؟ آه که نوایت را ناشنوده گرفتند، افسوس که پور پیامبر، فرزند زهرا و حیدر (صلی الله علیهم اجمعین) را تنها گذاشتند، دردا که با رها کردن تیری زهر آگین به سویت، دیدگان پر التهاب کودکان را بر هم گذاردند، وای که بر سینه پر درد دخت امیر مومنان، دست پرورده زهرای مرضیه، آتش غم ریختند. و اندوها که حرمت را شکستند. چون پلیدان نابکار و نا جوان مردان بد کار ستوران خویش راهی کردند، و سوی خیمه گاههای بی پناه و زنان و فرزندان بی دفاع شتافتند، در میان مرگ و زندگی، در حالی که خون پاکیزه ات از سر و رویت روان بود، بر دو دست خویش تکیه کردی و بر روی سینه خزیدی، و چون توانت از دست رفته بود و طاقت دفاع از حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نداشتی، به آن حرامیان فرمودی: ویلکم یا شیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم هذه و ارجعوا الی احسابکم ان کنتم عربا کما ترعمون... اقاتلکم و تقاتلوننی و النسا لیس علیهن جناح فامنوعوا عتاتکم و جهالکم و طغاتکم من التعرض لحرمی ما دمت حیا. وای بر شما ای پیروان ابوسفیان اگر دین ندارید و از معاد نمی هراسید، لا اقل در این دنیایتان آزاده باشید، اگر عرب هستید چنانکه گمان می کنید، [صفحه ۱۰] به ویژگیها و شئون عربیتان مراجعه کنید... من با شما کارزار می کنم و شما نیز با من می جنگید و در این میان زنان را گناهی نیست. این عصیانگران و نادانان و شورشگران خویش را تا آنگاه که من زنده ام. از حمله به حرم من باز دارید. فرمانبران امیر جانیان یزید، به سرکردگی شمر ملعون روی به سوی تو آوردند و شرم از نیابت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نکردند. و چه زشت پاداش رسالت حضرتش را باز پرداختند. گویا که خدای جهانیان نفرموده بود: قل لا اسئلكم علیه اجرا الا- الموده فی القربی. بگو (ای پیامبر) من از شما به خاطر ابلاغ رسالتم پاداش درخواست نمی کنم، جز نیکی و دوستی با نزدیکان من. لعنت خدا و تمامی پیامبران و رسولان و جملگی صالحان و شهیدان و همگی فرشتگان و کروییان و یکایک ذرات زمین و آسمان بر آن نابکاران باد. نفرین پیامبر و علی مرتضی (صلی الله علیهما و آله ما)، خدیجه و فاطمه زهرا علیها السلام و حمزه سید الشهداء و جعفر طیار از روز طف تا قیامت کبری بر ایشان باد. چون اسب بی صاحب، زین واژگون به سوی خیمه هایت باز گشت، و دختران و نوباوگان و زنان سوگمند او را بدان حال دیدند، دانستند که امامشان، ولی نعمتشان، بازمانده پیامبرشان، پناه بی پناهیانشان، آشیانه امنشان، پدر مهربانشان، و عزیز گرامی تر از جانشان، به خون آغشته و تنش پاره پاره شده است، بر غم طاقت فرسایت ناله بر آوردند، و در ماتم شهادتت گریبانها دریدند، و گیسوان پریشان کردند. خواهرت زینب کبری ناله بر آورد و ندا سر داد که: [صفحه ۱۱] یا محمداه صلی علیک ملائکه السماء، هذا حسین مرمل بالدما مقطع الاعضا و بناتک سبایا، الی الله المشتکی و الی محمد المصطفی و الی علی المرتضی و الی فاطمه الزهرا و الی حمزه سید الشهداء، یا محمداه هذا حسین بالعرء، تسفی علیه الصبا، قتیل اولاد البغایا، و احزناه و اکرباه، الیوم مات جدی رسول الله صلی الله علیه و آله، یا اصحاب محمداه هولاً ذریه المصطفی یساقون سوق السبایا. [و فی روایه] یا محمداه بناتک سبایا و ذریتک مقتله، تسفی علیهم ریح الصبا، و هذا حسین معزوز الراس من القفا، مسلوب العمامه و الرداء، بابی من اضحی عسکره فی یوم الاثنین نهبا، بابی من فسطاطه مقطع العری، بابی من لا غائب فیرتجی و لا جریح فیداوی، بابی من نفسی له الفدا، بابی المهموم حتی قضی، بابی العطشان حتی مضی، بابی من شیبته تقطر بالدما، بابی من هو سبط نبی الهدی، بابی محمد المصطفی، بابی خدیجه الکبری، بابی علی المرتضی علیه السلام، بابی فاطمه الزهرا سیده النساء، بابی من ردت له الشمس صلی. ای محمد که فرشتگان آسمان بر تو درود می فرستند، این حسین است که بخون آغشته و اعضایش از هم جدا شده، و (این) دختران تو هستند که اسیر شده اند. به پیشگاه خدا و به سوی محمد مصطفی و به سوی علی مرتضی و به سوی فاطمه زهرا و به سوی حمزه آقای شهیدان شکوه می کنم. ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) این حسین است که به روی خاک افتاده و باد صبا خاک بیابان را بر بدنش می پاشد، بدست زنازادگان کشته شده است. آه چه اندوهی و آه که چه مصیبتی، امروز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در گذشت. [صفحه ۱۲] ای یاران محمد اینان فرزندان (پیامبر) هستند که اسیرشان نموده و می برند. [و در روایتی دیگر] ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دخترانت اسیرند و فرزندان پاره تنند، که باد صبا خاک بر

پیکرشان می‌پاشد. و این حسین است که سرش از پشت گردن بریده شده و عمامه و ردائش به تاراج رفته است. پدرم به فدای آنکه خیمه گاهش در روز دوشنبه غارت شد. پدرم فدای کسی که طناب‌های خیمه‌اش بریده شده و خیمه و خرگاهش فرو نشست. پدرم فدای کسی که به سفری نرفت که امید بازگشت (اش) باشد، و زخمی برداشت که امید مداوا در آن باشد. پدرم به فدای آنکه کاش جانم قربانش می‌گشت. پدرم فدای آنکه با دل پر غصه از دنیا رفت. پدرم فدای آنکه با لب تشنه جان سپرد. پدرم فدای آنکه از ریش‌اش خون فرو ریخت. پدرم به فدای کسی که نیایش محمد مصطفی بود. پدرم به فدای کسی که جدش فرستاده اله آسمان بود. پدرم قربان کسی که او نواده پیامبر هدایت بود. پدرم به فدای (فرزند) محمد مصطفی. پدرم به فدای (فرزند) خدیجه کبری. پدرم به فدای (فرزند) علی مرتضی. پدرم به فدای (فرزند) فاطمه زهرا بانوی همه زنان. پدرم فدای (فرزند) کسی که آفتاب برای او بازگشت تا نماز گزارد. جانیان دد صفت و درندگان خون آشام، هوسهای پلیدشان به کشتن شما آرام نگرفت، و با آن همه جنایت شعله‌های کینه در درون کثیف‌شان خاموش نگردید، و عمر سعد که نفرین خدا و تمامی اولیائش بر او باد، از نابکاران سپاهش درخواست کرد که بر روی پیکرهای پاکیزه شما اسب بدوانند. و ده نفر اهریمن صفت، زشت سیرت، ددمنش بنامهای: ۱- اسحاق بن حریره همان پلیدی که پیرهن از تن پاکت بدر آورد. [صفحه ۱۳] ۲- اخنس بن مرثد ۳- حکیم بن طفیل سبسی ۴- عمر بن صبیح صیداوی ۵- رجا بن منقذ عبدی ۶- سالم بن خثیمه جعفی ۷- واحظ بن نائم ۸- صالح بن وهب جعفی ۹- هانی بن شبت حضرمی ۱۰- اسید بن مالک. مهارهای ستوران خویش را برکشیدند و سم‌های اسبهای کثیف‌شان را بر روی بدنی تازاندند که لبان پیامبر آنرا بوسیده و پشت نبی اکرم سنگینی او را در سجده‌ها تحمل کرده و دامان فاطمه زهرا علیها السلام آنرا پرورده و دست توانای اسدالله الغالب امیر مومنان او را نواخته بود بدنی را مورد حمله قرار دادن که میکائیل در گهواره با او رازها گفته و جبرائیل تهنیت ولادتش را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده و خدای عالمیان به برکت قدمش حدیث لوح را از عالم بالا فرو فرستاده بود. جسدی را با اسبهای خود خورد کردند که خدای متعال به آفرینش‌اش بر تمامی بندگانش مباحات فرموده بود و به خاطر وجود او و همتیانش به فرشتگان عالم بالا فرمان سجده بر آدم علیه السلام را داده بود. اله‌ها، ایزدا، پروردگارا ترا و به بلندای مقام حییت سوگند می‌دهم که از زبانه‌های آتش جهنم بر گور این پلیدان شررها بیاری، که این پست فطرتان در معرفی خویش به ابن زیاد چنین گفتند: [صفحه ۱۴] نحن الذین وطننا بخيولنا ظهر الحسين حتى طحنا حناجر صدره. ما همانانی هستیم که بر پشت حسین (علیه السلام) اسب تاخیم تا آنکه چو آسیاب استخوانهای سینه‌اش را خورد کردیم. دردا که فرزندان پیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، آن دردانه‌ها و نازپرورده‌های خاندان وحی، با دیدن آن منظره دهشتبار در صحرای گداخته و سزونده و تفتدیده نینوا، بر کنار کشته سالار شهیدان و نوگلان پرپر شده بوستان احمدی، در میان خیمه‌های نیمه‌سنخته خامس آل‌عبا، آتش غم در قلبشان زبانه کشید، و از دیده اشک غم باریدند، و در سینه‌آه و درد اندوختند. به ناله آنان قدسیان ناله سر دادند، عرش نشینان سوگوار شدند. و جملگی کائنات به غم نشستند که ناله‌هایشان تا به امروزمان ادامه دارد. باشد که ندای این الطالب بدم‌المقتول بکربلا در پهنه گیتی طنین افکند و صدای یا تئارات‌الحسین در سرتاسر زمین صفیر برکشد، و یگانه خونخواه و تسلی‌بخش شراره‌های قلب مام گرامیش پاخیزد، و جملگی فاتلان و هم‌پیمانان بر قتلش و خشنودان از شهادتش را قصاص نماید. السلام علی اسیر الکربات و قتل العبرات السلام علی المرمل بالدم السلام علی المهتوک الخبا السلام علی خامس اصحاب الکسا [صفحه ۱۵]

دریچه‌ای به نور

نگاهی کوتاه به ژرفائی پرگهر. یادواره مظلومیت شهیدان طف را در پیش رو داریم، و به نظاره گه جانبازی یاران یزدان می‌نشینیم، و سخن زبان ناطق الهی را می‌نویسیم، و در زوایای کلامش به ژرفائی تعبیراتش می‌نگریم. به حقیقت که واژگان در بازگردان

بیان شیوایش ناتوان و اندیشه‌ها در پی بردن به ژرفائی معانی کلامش کوتاه. چرا که سخن تنزل انسان است در کلامش و حضرت مهدی علیه السلام بزرگ آیت یزدان است، که اندیشه اندیشمندان، و باریک بینی پژوهشگران، و دانش دانشمندان و آگاهی آگاهان در پی بردن به گوشه‌ای از مقامش ناتوان و در چیره شدن به جملگی زوایای کلام پر طینش چون مور در برابر سلیمان. لیکن: آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید در باره شخصیت والای حسین بن علی علیه السلام و یاران جان باخته اش کتابهای فراوانی نگاشته شده. و هر نویسنده به فراخور توان و گستردگی تحقیقاتش بر آن شده است که گوشه‌ای از سیمای سید شهیدان حضرت ابا عبدالله علیه السلام را ترسیم نماید، و جمعی نیز از این کار سربلند برون آمده اند. لیکن در میان تمامی این آثار جای کتابی که به بیان فرزند برومند حضرت ابا عبدالله حسین علیه السلام حجت خدا در [صفحه ۱۷] زمین حضرت حجه بن الحسن علیهما السلام خالی بود. از اینرو ما تلاش خویش را بر آن داشتیم که از میان موازین اسلامی، سخنان حضرتش را در باره امام حسین علیه السلام استخراج نمائیم. و در این زمینه به قدر مقدور تلاشی مبذول شد. و کتاب را به دو بخش تقسیم کردیم: بخش نخست زیارات، و بخش دوم توقیعات و دیدارها. در چاب نخست این کتاب تنها به نقل زیارات بسنده کردیم که در کتب مزار و دعا به زیارات ناحیه مقدسه معروف است. لیکن در یک نگاهی دوباره بر کتاب و اصلاح اشتباهات آن چاپ، بر آن شدیم که در یک پژوهشی افزونتر دعاهای دیگری را که از آن ناحیه مقدس رسیده است، و یا بر خواندانش فرمان صادر گردیده، بر مجموعه خویش بیفزائیم. و تا حد توان سعی بر آن شد که این دعاها با نسخ گوناگون مقابله شود که نسخه‌های بدل را داخل () مشخص کردیم. در بخش دوم کتاب دیدارها و توقیعاتی را قرار دادیم که بزرگان محدثان شیعی در آثار خویش درج کرده اند. چرا که بار یافتگان به حضور حضرتش بسیارند و سخنان فراوانی هم از آن بزرگوار در باره جد گرامیشان حضرت ابا عبدالله علیه السلام نقل شده است. ولی از آنجا که این دیدارها به خاطر ترس از شهرت فرد بار یافته و یا دیگر علل موجه بیشتر به صورت حدیث مرسل یا مرفوع و... نقل می شود، لذا تشخیص صحت سلسله روایات حدیث خود کاری است که در توان این حقیر نیست، و نیز تشخیص حقانیت سخن ناقل کاری دشوارتر، از اینرو ما تنها به روایاتی پرداختیم، که مشایخ بزرگ شیعه و محدثان والا تبار امامیه آنها را در آثار خویش نقل کرده اند. و در نقل شود، و تا حد توان تقطیع نگردد، و بجز چند مورد مابقی متون بطور کامل نقل شده است. [صفحه ۱۸] و در این چاپ دیگر بار همراه با بازنگری کلی در کتاب و انجام برخی اصلاحات و افزودن برخی مباحث، تلاشی در کامل تر شدن این مجموعه صورت گرفت. یادآوری این نکته لازم است که نقل شدن این تعداد روایت در این کتاب نه دلیل انحصار کل روایات نقل شده از حضرت بقیه الله الاعظم حجه بن الحسن علیها السلام در باره جدشان می باشد، و نه دلیل طرح و رد دیگر بحثها. تصمیم بر آن بود که شرحی کوتاه بر سخنان حضرتش داشته باشیم، اما خود را مصداق این شعر یافتیم که: ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست عرض خود می بری و زحمت ما می داری از اینرو تنها به ترجمه سخنان آن بزرگ بسنده نمودیم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید با آن امید که در اولین صباحان پرچم خونین قیام طف دگر بار گشوده شود، و شمشیر آخته محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از نیام برخیزد، و اذن قیام به دادخواه خون شهیدان کربلا داده شود. که تا او نیاید خون بناحق ریخته شده سید شهیدان ز جوشش نمی افتد، و قلب گداخته سیده بانوان جهانیان التیام نمی یابد، که او وارث خون شهیدان است و شفابخش قلب کشته گان و نقطه آرزوهای همه امیدواران. بارالها ظهور پر نور و سرورش را هر چه زودتر برسان. اللهم و احی بولیک القرآن و ارننا نوره سرمد لا لیل فیه، و احی به القلوب المیتة، و اشف به اصدور الوغره، و اجمع به الاهوا المختلفه علی الحق، و اقم به الحدود المعطله و [صفحه ۱۹] الاحکام المهمله حتی لا یبقی حق الا ظهر و لا عدل الا زهر، و اجعلنا یا رب من اعوانه و مقویه سلطانه و الموتیرین لامره و الراضین بفعله و المسلمین لاحکامه... [فرازهائی از دعای عصر غیبت، به نقل از سید بن طاووس (ره)] [صفحه ۲۳]

به اسنادمان از جدم ابی جعفر محمد بن حسن طوسی [رحمه الله علیه] روایت شدیم. گفت: شیخ ابو عبدالله محمد بن احمد بن عیاش ما را حدیث کرد. گفت: شیخ پرهیزگار ابو منصور بن عبدالمنعم بن نعمان بغدادی [رحمه الله علیه] مرا حدیث کرد. گفت: از ناحیه - مقدسه - در سال ۲۵۲ به دست شیخ محمد بن غالب اصفهانی در هنگام وفات پدرم [رحمه الله علیه] خارج گردید، در حالی که من نوجوان بودم و نوشتم که به من در زیارت مولایم ابی عبدالله علیه السلام و زیارت شهدا اجازه فرما. پس از حضور حضرتش برایم خارج گردید: [صفحه ۲۵] بنام خدای بخشنده بخشایشگر هر گاه خواستی شهدا رضوان الله علیهم را زیارت کنی نزد [پائین] پاهای حسین علیه السلام بایست، و آنجا قبر علی بن الحسین صلوات الله علیهما می باشد. پس رویت را به طرف قبله کن. پس آنجا مکان و محدوده شهدا است، و به علی بن الحسین علیه السلام اشاره کن و بگو: [۱] سلام بر تو ای اولین کشته از نسل بهترین فرزند از سلاله ابراهیم خیل، درود خدا بر تو و بر پدرت باد، آنگاه که درباره تو گفت: خدا بکشد قومی را که تو را کشت. ای پسر من چه چیز ایشان را بر (خدای) بخشنده و به بریدن حرمت رسول جری نمود. بر دنیا پس از تو نابودی باد. گوئی که من [می بینم] که تو در پیش روی او (حسین علیه السلام) جنگیدی و به دشمنان گفتی: من علی فرزند حسین بن علی هستم. و ما به خانه خدا سوگند که به پیامبر شایسته تریم. [صفحه ۲۷] شما را با نیزه می زنم تا اینکه خم شود. (و) بر شما شمشیر را فرود می آورم، (و) از پدرم حمایت می کنم. (ضربتی فرود می آورم آن هم) ضربت زدن جوان هاشمی عرب (سیرت)، بخدا سوگند فرزند پدر ناشناخته، درباره ما نمی تواند فرمان براند. تا اینکه مرگت فرا رسید و مالک (وجود) ات را دیدار کردی. گواهی می دهم که تو بر خدا و رسولش شایسته تری می باشی. و همانا تو فرزند رسولش و پسر حجت و امین او هستی، خدا نسبت به تو در باره قاتلت مره بن منقذ بن نعمان عبدی حکم نماید. خدا بر او نفرین فرستد و خوار نماید و تمام کسانی که در کشتن تو با او همراهی کردند. و بر علیه تو او را یاری کردند (نفرین فرستد). و خدا ما را از کسانی قرار دهد که ترا دیدار می کنند و با تو دوستی می نمایند و با نیایت و پدرت و عمویت و برادرت و مادر مظلومت (فاطمه زهرا) دوستی و همنشینی می کنند. و به سوی خدا از کشندگانت بیزاری می جویم. و از خدا دوستی و همنشینی با تو را در خانه جاودانگی درخواست می کنم. و به سوی خدا از دشمنانت، همان کافران تکذیب کننده بیزاری می جویم. سلام و آسایش و رحمت و برکت های خدا بر تو باد. [۲] سلام بر عبدالله بن حسین، کودک شیرخوار تیر خورده به زمین افتاده به خون غلتیده، (که) خونش بسوی آسمان بالا رفته و در آغوش پدرش به وسیله تیر ذبح شده است [صفحه ۲۹] خدا تیرانداز به او پزمرده کننده اش حمله بن کاهل اسدی را لعنت کند. [۳] سلام بر عبدالله فرزند امیر مومنان، گرفتار به بلا و آزمایش، و نداگر به ولایت و حاکمیت (برادرش و خاندانش) در پهنه کربلا، که از پیش رو و پشت سر به وسیله دشمنان بر او زخم وارد شده (بود) خدا قاتل او هانی بن ثبیت حضرمی را لعنت کند. [۴] سلام بر عباس فرزند امیر مومنان، که به جانش برادرش را همیاری و کمک کننده (بود و) از آموزش برای فرادیش بهره ها برد، (آن) فدا کننده (خود برای امامش) و نگاهبان شتابگر به سوی او با (مشک) آبش، (که) دو دستش بریده شده، خدا قاتلانش یزید بن وقاد، و حکیم بن طفیل طائی را لعنت کند. [۵] سلام بر جعفر فرزند امیر مومنان شکیبای بر نفس اش و حسابگر (کردارهایش)، و به تنهایی از زادگاههای (خویش) دور شده، تسلیم جنگ شده پیشتازی در ستیز گرفته، (که) به خاطر زیادی دشمنان و مردمان حمله ور بر او شکست خورده است. خدا قاتلش هانی بن ثبیت حضرمی را لعنت کند. [۶] سلام بر عثمان فرزند امیر مومنان همام عثمان بن مظعون، خدا تیر زنندگانش خولی بن یزید اصبحی ایادی و ابانی دارمی را لعنت کند. [صفحه ۳۱] [۷] سلام بر محمد فرزند امیر مومنان کشته شده به وسیله ابانی دارمی که خدا او را لعنت کند و عذاب دردناک را بر او بیفزاید، و درود و توجه خدا بر تو ای محمد و بر اهل بیت شکیبایت. [۸] سلام بر ابی بکر فرزند حسن [پاکیزه دوستدار خدا]، که به وسیله (سه شعبه) که از کمان رها شده باشد، تیر خورده است. خدا قاتلش عبدالله بن عقبه غنوی را لعنت کند. [۹] سلام بر عبدالله فرزند حسن بن علی [پاکیزه] خدا قاتلش و تیرانداز به او حمله بن

کاهل اسدی را لعنت کند. [۱۰] سلام بر قاسم فرزند حسن بن علی (آنکه) جثه اش ضربت خورده و ابزار جنگی اش به تاراج رفته، آنگاه که عمویش حسین (علیه السلام) را فرا خواند، عمویش بسان عقاب تیز پرواز بسوی او شتافت، و مردم را از کنار او دور کرد، و خود را به او رسانید، در حالی که او - قاسم - پاهایش را (از شدت زخمها) به زمین می کشید. و حسین علیه السلام می فرمود: گروهی که ترا کشتند (همانانی که) در روز قیامت نیایت و پدرت با ایشان دشمنی می کنند را خدا از رحمت خویش دورشان کند. سپس فرمود: به خدا سوگند بر عمویت گران است که تو او را بخوانی ولی او [صفحه ۳۳] ترا جواب نگوید، یا بسوی تو آید و به تو رو کند، در حالی که تو کشته شده و مورد حمله قرار گرفته (باشی). پس (این شتافتن عمویت بسوی تو) در روزی که ستم کنندگان به او زیاده شده و یاری کننده اش اندک می باشد، ترا سود نمی بخشد. خدا در روزی که شما دو نفر را گرد هم می آورد، مرا همراه شما دو نفر قرار دهد و مرا در سکونت گاه شما ساکنم گرداند، و خدا کشنده ات عمرو بن سعد بن نفیل ازدی را لعنت کند و به دوزخ افکند و برایش عذابی دردناک آماده کند. [۱۱] سلام بر عون فرزند عبدالله بن جعفر [پرواز کننده در بهشت ها]، همراه و همگام ایمان، همسفر با خویشان، نصیحت گر برای (خدای) بخشنده، همتای مثانی و قرآن، خدا قاتلش عبدالله بن قطبه نبهانی را لعنت کند. [۱۲] سلام بر محمد فرزند عبدالله بن جعفر شهود گر جایگاه پدرش، دنبال رو برادرش و نگاهدارش به وسیله بدنش، خدا قاتلش عامر بن نهشل تمیمی را لعنت کند. [۱۳] سلام بر جعفر بن عقیل، خدا قاتلش (و تیرانداز به او) بشر بن خوط همدانی را لعنت کند. [۱۴] سلام بر عبدالرحمن بن عقیل، خدا قاتلش و [صفحه ۳۵] به او) بشر بن خوط همدانی را لعنت کند. [۱۴] سلام بر عبدالرحمن بن عقیل، خدا قاتلش و تیرانداز به او عمر بن خالد بن اسد جهنی را لعنت کند. [۱۵] سلام بر کشته شده فرزند کشته شده، عبدالله بن مسلم بن عقیل و خدا قاتلش عامر بن صعصعه را لعنت کند و گفته شده اسد بن مالک. [۱۶] سلام بر ابی عبدالله فرزند مسلم بن عقیل و خدا قاتلش و تیرانداز به او عمرو بن صبیح صیداوی را لعنت کند. [۱۷] سلام بر محمد فرزند ایوب سعید بن عقیل و خدا قاتلش لقیط بن ناشر جهنی را لعنت کند. [۱۸] سلام بر سلیمان غلام حسین بن امیر المومنین و خدا قاتلش سلیمان بن عوف حضرمی را لعنت کند. [۱۹] سلام بر قارب غلام حسین بن علی. [۲۰] سلام بر منجح غلام حسین بن علی. [۲۱] سلام بر مسلم بن عوسجه اسدی، همان گوینده به حسین (علیه السلام) آنگاه که حضرتش به او اجازه بازگشت داد: آیا ما از تو روی برتاییم و برای خدا در بجا نیاوردن حق [صفحه ۳۷] تو چه بهانه ای بیاوریم، نه بخدا سوگند (روی برنتابم) تا اینکه نیزه ام را در سینه هایشان خرد کنم، و تا آنگاه که این شمشیر در دستم باشد، آنرا بر ایشان می کوبم، و از تو جدا نمی شوم. و اگر اسلحه ای نداشته باشم تا به وسیله آن با ایشان کارزار کنم، به آنها سنگ پرتاب می کنم. و از تو جدا نمی شوم تا اینکه همراه تو بمیرم. و تو اول کسی هستی که جانش را بفروخت، و اولین شهید از شهیدان خدا هستی که پیمان خویش را به انجام رسانیدند. پس به خدای کعبه که رستگار شدی. خدا به پایداریت و کمکت بر امام خود پاداش فراوان دهد، هنگامی که (حضرتش) به سوی تو آمد و تو به زمین افتاده بودی. پس فرمود: خدا ترا ای مسلم بن عوسجه رحمت کند و (این آیه) را قرائت کرد: و از ایشان کسانی هستند که پیمان خویش را به انجام رسانیدند، و از ایشان گروهی هستند که چشم انتظارند و چیزی را بجای آن دگرگون نمی کنند. (سوره احزاب آیه ۲۳) خدا شرکت کنندگان در کشتنت عبدالله ضبابی و عبدالله بن خشکاره بجلی را لعنت کند. [۲۲] سلام بر سعد بن عبدالله حنفی گوینده به حسین (علیه السلام) در هنگامی که به او در بازگشتن اجازه داد: [صفحه ۳۹] ترا رها نمی کنیم تا این که خدا بداند که همانا ما پنهانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در حق تو پاس داشته ایم. به خدا سوگند اگر بدانم کشته می شوم، سپس زنده می شوم، سپس به آتش سوزانیده می شوم، سپس در هوا پراکنده می شوم، و این کار را هفتاد مرتبه با من انجام می دهند، از تو دست نمی کشم تا اینکه مرگم در پیش رویت فرا رسد. و چرا این کار را نکنم در حالی که این یک بار مردن یا کشته شدن است. و سپس (بعد از آن) کرامتی است که برای آن نهایی نیست. پس مرگت را دیدار کردی و امامت را یاری نمودی، و در خانه همیشگی از سوی خدا کرامت (بیکران) را ملاقات کردی. خدا ما را در زمره شهادت خواهان با شما برانگیزد، و

دوستی و همراهی شما را در اعلیٰ علین روزیمان فرماید. [۲۳] سلام بر بشر بن عمر حضرمی، خدا به خاطر سختی که به حسین (علیه السلام گفتی) پاداش فراوان ارزانی فرماید، در حالی که در بازگشتن به تو اجازه داده بود: اگر از تو روی برتابم، حیوانات درنده مرا زنده زنده بخورند. و (من) از تو اجازه سواری برای برگشت بگیرم و ترا با کمکی یاوران خوارت نمایم؟ این کار ابدا نخواهد شد. [۲۴] سلام بر یزید بن حصین همدانی مشرقی قاری [صفحه ۴۱] (قرآن)، (دشمن را) به زمین زننده. [۲۵] سلام بر عمران بن کعب انصاری. [۲۶] سلام بر نعیم بن عجلان انصاری. [۲۷] سلام بر زهیر بن قین بجلی گوینده به حسین علیه السلام در حالی که در بازگشتن به او اجازه فرموده بود: نه بخدا سوگند این کار نخواهد شد. آیا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گرفتار و اسیر در دست دشمنان رها کنم، و من رهائی یابم؟ خدا این روز را بر من نیاورد. [۲۸] سلام بر عمر بن قرطه انصاری. [۲۹] سلام بر حبیب بن مظاهر اسدی. [۳۰] سلام بر حر بن یزید ریاحی. [۳۱] سلام بر عبدالله بن عمیر کلبی. [۳۲] سلام بر نافع بن هلال بجلی مرادی. [۳۳] سلام بر انس بن کاهل اسدی. [۳۴] سلام بر قیس بن مسهر صیداوی. [صفحه ۴۳] [۳۵-۳۶] سلام بر عبدالله و عبدالرحمان فرزندان عروه بن حراق غفاری. [۳۷] سلام بر جون غلام ابی ذر غفاری. [۳۸] سلام بر شیب بن عبدالله نهشلی. [۳۹] سلام بر حجاج بن یزید سعدی. [۴۰ و ۴۱] سلام بر قاسط و کرش فرزندان زهیر تغلبی. [۴۲] سلام بر کنانه بن عتیق. [۴۳] سلام بر ضرغامه بن مالک. [۴۴] سلام بر جوین بن مالک ضبعی. [۴۵] سلام بر عمرو بن ضبیعه ضبعی. [۴۶] سلام بر زید بن ثبیت قیسی. [۴۷ و ۴۸] سلام بر عبدالله و عبیدالله فرزندان یزید بن ثبیت قیسی. [۴۹] سلام بر عامر بن مسلم. [صفحه ۴۵] [۵۰] سلام بر قعب بن عمرو نمری. [۵۱] سلام بر سالم غلام عامر بن مسلم. [۵۲] سلام بر سیف بن مالک. [۵۳] سلام بر زهیر بن بشر خثعمی. [۵۴] سلام بر زید بن معقل جعفی. [۵۵] سلام بر حجاج بن مسروق جعفی. [۵۶ و ۵۷] سلام بر مسعود بن حجاج و فرزندش. [۵۸] سلام بر مجمع بن عبدالله عائدی. [۵۹] سلام بر عمار بن حسان بن شریح طائی. [۶۰] سلام بر حیان بن حارث سلمانی ازدی. [۶۱] سلام بر جندب بن حجر خولانی. [۶۲] سلام بر عمر بن خالد صیداوی. [۶۳] سلام بر سعید غلام او (عمر بن خالد صیداوی). [۶۴] سلام بر یزید بن زیاد بن مظاهر کندی. [صفحه ۴۷] [۶۵] سلام بر زاهر غلام عمرو بن حمق خزاعی. [۶۶] سلام بر جبلة بن علی شیبانی. [۶۷] سلام بر سالم غلام بنی مدینه کلبی. [۶۸] سلام بر اسلم بن کثیر ازدی. [۶۹] سلام بر قاسم بن حبیب ازدی. [۷۰] سلام بر عمر بن جندب حضرمی. [۷۱] سلام بر ابی تمامه، عمر بن عبدالله صائدی. [۷۲] سلام بر حنظله بن اسعد شیبانی. [۷۳] سلام بر عبدالرحمن بن عبدالله بن کدر ارحبی. [۷۴] سلام بر عمار بن ابی سلامه همدانی. [۷۵] سلام بر عابس بن شیب شاکری. [۷۶] سلام بر شوذب غلام شاکر. [۷۷] سلام بر شیب بن حارث بن سریع. [۷۸] سلام بر مالک بن عبدالله بن سریع. [صفحه ۴۹] [۷۹] سلام بر زخمی اسیر گرفتار سوار بن ابی حمیر فهمی همدانی. [۸۰] سلام بر زخمی همراه او عمرو بن عبدالله جندعی. سلام بر شما ای بهترین یاران، سلام بر شما به خاطر آنچه شکیبائی ورزیدید. پس چه نیکو جایگاه و خانه آینده ای دارید. خدا شما را در جایگاه نیکان سکنا دهد، و شهادت می دهد که خدا پرده را از (برابر دیدگان) شما برداشته و برایتان فرش و بستر گسترده است، و برای شما عطا و بخشش فراوان داده است. و شما از حق درنگ نکرده اید، و شما بر ما پیش افتاده اید. و ما - می خواهیم - با شما در خانه همیشگی همنشین و همراه باشیم. و سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد. [صفحه ۵۰] بررسی در مورد انتساب این زیارت شریف به امام زمان علیه السلام آقای محمد مهدی شمس الدین در کتاب انصار الحسین علیه السلام تحقیقی کرده اند که ما گزیده ای از آنرا به نقل از ترجمه این کتاب بنام شهیدان کربلا در اینجا می آوریم: علامه مجلسی رضوان الله علیه بر این زیارتنامه شرحی آورده است: این زیارت را شیخ مفید و سید بن طاوس در زیارات خود آورده اند، بدون این که اشاره ای به زیارت عاشورا کرده باشند، و نویسنده مزار الکبیر گفته است: زیارت شهدا رضوان الله علیهم در روز عاشورا را، شریف ابوالفتح محمد بن محمد جعفری ادام الله عزه به نقل از عماد الدین محمد بن ابی القاسم طبری به نقل از شیخ ابوعلی حسن بن محمد طوسی به من گفت: و نیز شیخ ابو عبدالله حسین بن هبه الله بن ربه به نقل از شیخ ابوعلی به نقل از پدرش ابو جعفر طوسی به نقل از شیخ محمد بن احمد بن عیاش و دیگران گفته اند، که به این دلیل

در زیارات مطلقه [صفحه ۵۱] آورده ایم که در اخبار، آنرا اختصاص به وقت معین و مشخصی نداده اند. و بدان که در تاریخ خبر، اشکالی وجود دارد، زیرا چهار سال قبل از ولادت حضرت حجت علیه السلام نقل گردیده است، و احتمال دارد که تاریخ آن سال دویست و شصت و دو بوده و یا آنکه در زمان امام حسن عسکری علیه السلام صادر شده باشد. (بحار الانوار، چاپ جدید، جلد ۱۰۱ صفحه ۲۷۴) سپس نویسنده کتاب، با بررسی در سلسله سند زیارت می گوید که: و این سند، همانطور که ملاحظه می شود به ابن عیاش خاتمه می پذیرد، و دو شخص نامعلوم دیگر، ابومنصور، و محمد بن غالب (در این سلسله هستند). پس زیارت از نقطه نظر سندیت ضعیف و سست است. (پایان سخن کتاب انصار الحسین علیه السلام). در اینجا تذکر چند نکته ضروری است: ۱- بزرگانی چون، شیخ مفید، سید بن طاوس، شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی رضوان الله علیهم این دعا را منتسب به ناحیه مقدسه دانسته اند، و آنرا نقل نموده اند و علامه مجلسی (ره) در کتاب بحار الانوار این دعا را در بخش ادعیه ماثوره از امام زمان علیه السلام نقل کرده است، و علمای متاخر نیز آنرا [صفحه ۵۲] منتسب به حضرت بقیه الله الاعظم حجه بن الحسن علیهما السلام دانسته اند، و این خود دلیل اجماعی بر انتساب این دعا به امام زمان علیه السلام است. ۲- به صرف وجود ضعف در رجال سند حدیث، نمی توان حدیث را طرح نمود و آنرا بی بهره دانست، و چه بسیار روایاتی وجود دارد که محدثان امامیه قدس سرهم بدان اعتماد کرده و نقل نموده اند، و حتی بر اساس آن فتوا داده اند، در حالی که بر اساس مبانی متاخران ضعف سند در آنها وجود دارد. چرا که حدیث صحیح بر مبنای متقدمان با حدیث صحیح بر مبنای متاخران متفاوت است. به هر جهت نقل محدثان امامیه با توجه به دقت نظر آنان و نزدیکی شان به عصر صدور حدیث و حتی هم عصری آنان با نواب اربعه درجه اعتماد را نسبت به منقولات آنان بالا می برد. ۳- لزوم بررسی دقیق سلسله سند حدیث در صدور احکام فقهیه می باشد، و آن هم در واجبات و محرمات، و بر اساس قاعده اصول عملیه میان فقها تسامح در ادله سنن وجود دارد، و فقهای امامیه در بررسی سند روایات مستحبات بنا بر برخی اجازات متخذ از روایات، با دیده تسامح برخورد کرده اند. و نیز روش بزرگان محدثان در کتب دعا نوعا بر این است که گاه نام معصوم علیه السلام را هم نقل نکرده اند، چه رسد به سلسله سند آن، و وجود دعاهائی که بدین گونه که سلسله سندشان نقل شده [صفحه ۵۳] باشد، محدود است. ۴- بر مبنای روایت نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: کلمات ما را به دیگران از ما امامان می توانید نسبت دهید. لذا اگر در واقع این زیارت از امام حسن عسکری علیه السلام نیز صادر شده باشد، بر اساس فرمایش حضرت صادق علیه السلام ما اجازه داریم آنرا به امام زمان علیه السلام نیز انتساب بدهیم. [صفحه ۵۵]

زیارت ناحیه

شیخ مفید - که خداوند روحش را پاکیزه فرماید - در کتاب المزار پس از بیان زیارتی که از کتاب المصباح نقل کردیم، گوید که عین سخنش این است: [صفحه ۵۷] زیارتی دیگر در روز عاشورا به روایتی دیگر، هر گاه خواستی حضرتش را به آن در این روز زیارت کنی، پس به سوی حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم بایست و بگو: [۱] سلام بر آدم بر گزیده خدا از میان آفریدگان، سلام بر شیت دوست و ولی خدا و انتخاب شده اش، سلام بر ادریس قیام کننده برای خدا به حجت و گواهِش، سلام بر نوح اجابت شده در دعوتش، سلام بر هود که از جانب خدا به کمکهای پیوسته یاری شد. سلام بر صالح که با کرامت خویش به خدا توجه کرد. سلام بر ابراهیم، همان کسی که خدا با برگزیدنش به مقام خلیلت به او محبت کرد. سلام بر اسماعیل همان کسی که خدا به (فرستادن) ذبحی بزرگ از بهشتش او را آزاد ساخت. سلام بر اسحاق همانی که خدا نبوت را در فرزندان و ذریه او قرار داد. سلام بر یعقوب همان کسی که بینائی او را به موجب رحمتش بدو باز گردانید. سلام بر یوسف همانی که خدا او را از چاه به عظمتش نجات بخشید. [صفحه ۵۹] [۲] سلام بر موسی کسی که خدا دریا را به قدرتش برای او شکافت. سلام بر هارون کسی که خدا او را به نبوتش ویژه داشت. سلام بر شعیب همانی که خدا او بر علیه (نابکاران) امتش یاری فرمود. سلام بر داود کسی که خدا از خطای

او درگذشت. [۳] سلام بر سلیمان کسی که جنیان به عزتش برایش خوار شدند. سلام بر ایوب کسی که خدا او را از بیماریش شفا بخشید. سلام بر یونس کسی که خدا یاری و کمک ضمانت شده اش را به او رسانید. سلام بر عزیر که خدا او را پس از حالت مرگش زنده کرد. سلام بر زکریای شکیبا در سختی اش، سلام بر یحیی که خدا به شهادتش او را (به مقام قرب خود) نزدیک نمود و بالائی درجه داد. سلام بر عیسی روح خداوند و کلمه او. [۴] سلام بر محمد دوست دار و مورد محبت خدا و برگزیده اش، سلام بر امیر مومنان علی بن ابیطالب که به برادری (پیامبر) اش مخصوص گردانید، سلام بر فاطمه زهرا دختر (پیامبر) اش، سلام بر ابا محمد حسن، وصی پدرش و جانشین او، سلام بر حسین کسی که به خونش جانش را (در راه خدا) ارزانی داشت. سلام بر کسی که در پنهانی و آشکارش خدا را فرمان برد. سلام بر کسی که خدا در خاکش شفا را قرار داد. سلام بر کسی که اجابت دعا در زیر گنبدش می باشد. سلام بر کسی که امامان از فرزندان و ذریه اش هستند. [صفحه ۶۱] [۵] سلام بر فرزند انجام پیامبران، سلام بر فرزند آقای جانشینان، سلام بر فرزند فاطمه زهرا، سلام بر فرزند خدیجه کبری، سلام بر فرزند سدره منتهی، سلام بر فرزند جنت ماوی (باغهای پناهگاه)، سلام بر فرزند زمزم و صفا. [۶] سلام بر آغشته به خون، سلام بر (کسبی که) خیمه (اش) دریده شد. سلام بر پنجمین یاران اهل کسا (ساکنان زیر برد یمانی)، سلام بر غیب غریبان، سلام بر شهید شهیدان، سلام بر کشته (بدست) پسر خواندگان مشکوک نسلان، سلام بر سکونت یافته کربلا، سلام بر کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند. سلام بر کسی که فرزندانش پاک شدگانند. [۷] سلام بر پادشاه و امیر (یعسوب: پادشاه زنبوران و امیر زنبوران که دیگر زنبوران به گرد او می گردند) آئین، سلام بر محل فرود آمدن برهان ها، سلام بر امامان بزرگوار، سلام بر گریبان های شکافته، سلام بر لبهای پژمرده شکننده، سلام بر جان های از بیخ و بن بریده، سلام بر روح های (از تن) ربوده شده، سلام بر پیکرهای عریان، سلام بر جسم های رنگ باخته، سلام بر خونهای جاری شده، سلام بر عضوهای بریده شده، سلام بر سرهای برافراشته گشته، سلام بر زنان سر برهنه گردیده. [صفحه ۶۳] [۸] سلام بر حجت و گواه دارنده جهانیان، سلام بر تو و بر پدران پاکیزه ات، سلام بر تو و بر پسران شهادت پذیرت، سلام بر تو و بر فرزندان و ذریه یاری کننده ات، سلام بر تو و بر فرشتگان ملازم آرامگاهت. سلام بر کشته شده مظلوم، سلام بر برادر مسموم اش، سلام بر علی بزرگ، سلام بر شیرخوار کوچک. [۹] سلام بر بدنهای غارت شده، سلام بر عترت و خاندان نزدیک و خویشاوند، سلام بر کارزار کنندگان در بیابان های پهناور. سلام بر دور افتادگان از سرزمین (خویش)، سلام بر دفن شدگان بدون کفن، سلام بر سرهای جدا شده از بدن ها، سلام بر حساب کننده شکیبا، سلام بر ظلم شده بدون یاور، سلام بر سکنا گزیده در خاک پاکیزه، سلام بر صاحب گنبد بالا رونده (شنوا). [۱۰] سلام بر کسی که (خدای) با جلالت پاکیزه اش فرمود. سلام بر کسی که جبرئیل بدو مباحث کرده، سلام بر کسی که میکائیل در گهواره با او سخن گفته (سرگرمش کرده)، سلام بر کسی که پیمانش شکسته شد. سلام بر کسی که حرمتش دریده شد. سلام بر کسی که خونسش به ستم ریخته شد. سلام بر (کسی که) به خون زخمها غسل داده شد. سلام بر (کسی که) با جام تیرها آب داده شد. سلام بر (کسی که بر او) ستم جایز شمرده [صفحه ۶۵] شد. سلام بر سر بریده شده در میهمانی (در کنار نهر)، سلام بر کسی که ساکنان قریه ها او را دفن کردند. [۱۱] سلام بر - کسی که - شاهرگ (اش) بریده شد. سلام بر مدافع بدون یاور، سلام بر سپید موی (محاسن) خضاب کرده، سلام بر گونه و رخسار خاک آلود، سلام بر بدن غارت شده برهنه، سلام بر دندانهای پیشین با چوب (خیزران) کوبیده شده، سلام بر سر افراشته شده، سلام بر جسم های عریان در بیابان های پهناور - که - گرگان درنده گازشان می گیرند و درندگان مزه خون و گوشت را چشیده به گردشان می گردند. [۱۲] سلام بر تو ای آقای من و بر فرشتگان بال گشوده که خواستار فرود اطراف گنبد تو هستند، (همان فرشتگان) بسیار احترام کننده به تربت ات، طواف کنندگان صحن و فضای، وارد شوندگان بر زیارتت. سلام بر تو که همانا قصد (زیارت) تو کرده ام، و آرزومند رستگاری نزد تو هستم. [۱۳] سلام بر تو سلام آشنای به حرمت و مقامت، خالص در ولایت و دوستی ات، نزدیکی جوینده به خدا به وسیله محبتت، دوری جوینده از دشمنانت، سلام کسی که قلبش به مصیبت و سختی تو زخمی و مجروح است، و

اشکش در هنگام یاد کردن تو ریزان، سلام دردمند گرفته و محزون و شیدای فروتن، سلام کسی که اگر با تو در کربلای بود تو را با جانش از [صفحه ۶۷] تیزی های شمشیرها نگاه می داشت، و باقی مانده روحش - عمرش - را برای تو در معرض مرگ می انداخت، و در پیش رویت کارزار می کرد و تو را در برابر آنانی که بر تو هجوم آورده و شوریده بودند، یاری می کرد، و روح و جسد و مال و فرزندش را فدای تو می نمود، و روحش فدای روح باد و خانواده اش نگاهدار و مدافع خانواده ات. [۱۴] پس اگر روزگار (ولادت) مرا به بعد انداخته و مقدرات مرا از یاریت دور کرده است، و برای کسانی که با تو کارزار کردند کارزارگر نبودم و با کسانی که با تو دشمنی کردند نستیزیدم، پس صبح و شام برایت ناله می کنم، و بجای اشک برایت خون می گریم - بخاطر - حسرت بر تو، و اندوه و تاسف بر آنچه تو را گرفتار کرد، و شعله ور و در سوز و گداز تا اینکه (از) بیقراری سختی ها و مصیبتها و غصه اندوهگینی (بخاطر از دست دادن فرصتها) بمیرم. [۱۵] شهادت می دهم که همانا تو نماز را بپا داشتی، و زکات (حقوق مالی) را پرداختی، و به نیکی فرمان دادی، و از بدی و ستم کاری بازداشتی، و خدا را فرمان بردی، و از او سرپیچی نکردی، و به او و ریسمانش چنگ آزدی، در نتیجه از او خشنود شدی، و از خدا ترسیدی، و او را در نظر گرفتی، و (دعوت) او را پاسخ گفتی، و به روشهایش سلوک نمودی، و آشوب ها را فرو نشاندی، و (مردم را) به سوی رشد و هدایت خواندی، و راههای استواری را آشکار کردی، و در (راه) خدا به حق جهادش کارزار کردی. [صفحه ۶۹] [۱۶] و تو برای خدا فرمانبردار بودی و برای نیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیرو، و برای سخن پدرت شنوا، و بسوی وصیت و سفارش برادرت شتابگر کوشا، و برای پایه های دین بلند کننده، و برای سرکشی و طغیان درهم کوبنده، و بر آشوبگران و طغیانگران سختگیر کوبنده، و برای امت نصیحتگر، و در لحظات مرگ ستایشگر و تسبیح کننده (خدا)، و بر گناهکاران هرزه در گیر شونده، و به حجتها و دلیل های خدا قیام کننده، و برای اسلام و مسلمانان رحم کننده (بخشایشگر)، و برای حق یاور، و در هنگام بلا و گرفتاری شکیب، و برای دین نگهبان، و از محدوده آئین دفاع کننده. [۱۷] هدایت را نگاهداشتی و یاریش کردی. و عدل و داد را گستردی و آنرا پراکنده ساختی. و آئین را یاری کردی و آشکارش ساختی. و کسی را که دین را بازیچه شمرده بود، بازش داشتی، و او را راندی. و (حق را) برای پست از شریف باز ستاندی. و در حکم میان توانا و ضعیف مساوات قرار دادی. و تو باران بهاری یتیمان و بی پدران بودی. و باز دارنده مردمان (از بدی)، و عزت اسلام، و گنجینه احکام، و هم پیمان نیکوئی، رهرو (راه) نیات و پدرت و در وصیت شبیه برادرت (بودی). [۱۸] وفا کننده به امان دادن ها، دوستدار خویها (ی نیکو)، (صاحب) کرمهای آشکار، نماز شب گزار در تاریکی ها، برپاگر روشها (ی نیکو)، بخشنده آفریدگان، بزرگ پیشیان، نیکو [صفحه ۷۱] نسب، با حسب فراوان، (صاحب) رتبه های بلند، دارای مناقب فراوان، صاحب سرشتهای ستوده، واجد موهبت های بسیار، بردبار رشید، بازگشت کننده (بسوی خدا)، سخی، دانا، شدید، پیشوای شهید، آموزشگر، انابه کننده، دوست دارنده ترسان (بودی). [۱۹] برای رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرزند بودی و برای قرآن سند و برای امت بازو، و در فرمانبری کوشا، نگاهبان عهد و پیمان، کناره گیر از راههای گناهکاران و هرزگان، عطا کننده و بخشنده به مسکین به سختی افتاده، صاحب رکوع و سجودهای طولانی. [۲۰] کناره گیر در دنیا (چو) کناره گیری کوچ کننده از آن، و نرگنده به دنیا به دیده ترسندگان از آن (بودی)، آرزوهایت از آن (از دنیا) بازداشته شده و همت و تلاشت از آرایشهایش برگرفته بود. چشمت از نگرستن به شادی آفرینی (دنیا) بسته بود. اشتیاق و رغبتت در مورد آخرت شناخته شده و مشهور (بود). [۲۱] تا این که بیداد دستش را از آستین برو کرد، و ستم پرده از روی اسلحه اش برداشت، و گمراهی پیروانش را فرا خواند، و تو در حرم جدت ساکن بودی، و از ستمگران جدائی گزیننده، در خانه و محراب (عبادتگاه خود) نشسته بودی، از لذتها و شهوت ها دوری گزیده، زشتی را با قلبت و [صفحه ۷۳] زبانت به مقدار توان و امکانت زشت می شمردی. سپس موقعیت چنان ایجاب کرد که پرچم مخالفت را برداری، و تو را بر آن داشت که با عیاشان و هرزگان کارزار کنی. پس با فرزندان و خاندان و پیروان و دوستانت به راه افتادی و حقیقت را به روشنی و درستی آشکار کردی. و به سوی خدا با حکمت و پند و اندرزهای نیکو فرا خواندی. و به برپا

داشتن حدود و فرمان بری از معبود امر کردی. و از پلییدی و طغیان و سرکشی بازداشتی. و (آنان) با ستم و دشمنی با تو برخورد کردند. [۲۲] پس با ایشان کارزار کردی پس از آنکه آنان را به انجام آن کار (شایسته) فرا خواندی و حجت را بر ایشان تاکید نمودی، پس امان و بیعت ترا شکستند، و بر پروردگارت و نیایت خشم کردند، و جنگ را با تو آغاز نمودند. پس بر زخم زبانها و ضربه‌ها ایستادگی کردی، و لشگریان ستمگران هرزه را درهم کوبیدی. و در گرد و غبار برخاسته در میدان جنگ وارد شدی، در حالی که با (شمشیر) ذوالفقار کارزار می کردی، بسان آن که حضرت علی مختار (برگزیده)، بودی. [۲۳] پس چون ترا پایدار و غیر گریزپا، ناترس و غیر پست دیدند، شرارت‌های فریبهایشان را برای تو برافراشتند، و با حيله و شرارت خویش با تو جنگیدند، و آن نفرین شده لشگریانش را فرمان داد پس ترا از آب و وارد شدن در آن باز داشتند، و ترا به جنگ کشاندند، و در جنگ بر تو شتافتند (و اسبها را زین کردند) [صفحه ۷۵] و ترا با تیرها و سنگها زدند. و دستهای از میان برداشتن و نابود کردن را بر تو گشودند. و احترام ترا حفظ نکردند. و از جزای گناه (خویش) در حق تو، (و) کشتن فرزندان و تاراج باردان هایت نترسیدند. در حالی که تو پیشتاز در گرد و غبار بودی و تحمل کننده آزارها و اذیتها، (که) فرشتگان آسمان از صبر و شکیب تو به شگفتی افتادند. [۲۴] پس از هر سو دور تو را گرفتند و زخمهای کاری بر تو زدند، و میان تو و شب مانع شدند (نگذاشتند کارت تا شب بطور انجامد)، در حالی که برای تو یآوری نمانده بود. تو حسابگر شکیبا بودی. از زنان و فرزندان دفاع می کردی، تا این که ترا از اسبت انداختند. پس تو زخمی بر زمین افتادی. اسبها با سمهایشان بر تو تاختند، و ستمگران و سرکشان شمشیرهای برانشان را بر تو فرو آوردند. [۲۵] پیشانیت برای مردن عرق کرده بود. و به راست و چپ کشیده و جمع می شدی (و به خود می پیچیدی). گوشه چشمت را به سوی باردان و خانه ات گرداندی، و به تحقیق از فرزندان و خاندان به نفست مشغول گردانیده شدی. و اسب گریزان به سوی خیمه هایت شتافت (در حال) شیبه کشنده و گریان. [۲۶] پس هنگامی که زنان، اسبت را شرمسار دیدند، و به زین برگشته ات نگاه کردند، از سراپرده‌ها برون آمدند، با موهای پریشان بر گونه‌ها، (که) با روی نیمه باز بر رخسار (خو) سیلی می زدند، و شیون کنان و ناله کننده، در حالی که پس از عزت و شکوه خوار و ذلیل شده اند و به سوی قتلگاهت شتابان (بودند). [صفحه ۷۷] [۲۷] و شمر بر روی سینه ات نشسته بود. (و) شمشیرش را بر گودی زیر گلوی تو فرو برده و ریشت را بدستش گرفته (بود) و سر تو را به شمشیر هندی اش می برید. حواست (در آن حال) آرامش داشت، و نفسهایت پنهان شده بود. و سرت بر نیزه بلند شد. و خانواده ات چون بندگان اسیر شدند. و به وسیله آهنها غل و زنجیر گردیدند. بالای پالان‌های چهارپایان چهره‌هایشان از گرمای ظهرهای تابستان می سوخت، در بیابانها و دشت‌های پهناور پیش برده می شدند. دستهایشان به گردنهایشان آویخته بود، (و) در بازارها گردانده می شدند. [۲۸] پس وای بر سرکشان هرزه گنهکار، به کشتنت اسلام را کشتند، و نماز و روزه را بیهوده و مهمل گذاشتند، و سنتها و احکام را شکستند و نقض نمودند، و پایه‌های ایمان را نابود کردند، و آیات قرآن را تحریف نمودند، و در فساد و دشمنی سخت پیش دویدند. [۲۹] به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتقام خون کشته اش ناگرفته ماند. و کتاب خدای عز و جل رها شده گردید. و آنگاه که تو مغلوب گردیدی به حق و حقیقت خیانت شد. و به نابودی ات الله اکبر و لا اله الا الله و تحریم و تحلیل و تنزیل و تاویل از میان رفت. و پس از تو تغییر و تبدیل و بی دینی و کفر و خواستهای نفسانی و گمراهی‌ها و آشوب‌ها و بیهودگی‌ها و باطل‌ها آشکار گردید. [صفحه ۷۹] [۳۰] پس همانا خبر دهنده مرگت در کنار قبر نیایت رسول (خدا) صلی الله علیه و آله و سلم پیا خواست و با اشک ریزان خبر مرگت را به حضرتش داد. در حالی که می گفت: ای رسول خدا فرزندت و جوانت کشته شد خانواده ات و نزدیکانت بیچاره شدند و فرزندان پس از تو اسیر شدند و خانواده و افرادت در گرفتاری و بازداشت افتادند پس پیامبر آشفته خاطر شد، و قلب (سینه) گریبانش بگریست. و به خاطر تو فرشتگان و پیامبران بر او سر سلامتی دادند، و به خاطر تو مادرت زهرا سوگوار شد و مصیبت زده گردید. [۳۱] فرشتگان مقرب (برای) سوگواری و تسلیت گفتن به پدرت امیر مومنان (به حضورش) آمد و شد کردند. و برای تو در اعلی‌علین عزا و ماتم برپا شد. و به خاطر تو زنان چشم

سیاه درشت دیده (بهشتی) بر (رخسار خود) سیلی زدند. و آسمان و ساکنانش، و بهشت‌ها و خزانه دارانشان، و کوههای گسترده بر روی زمین و کرانه هایش، و دریاها و ماهی هایش، و جنیان و فرزندانانش، و خانه (خدا) و مقام (ابراهیم)، و مشعر الحرام و حل (هنگام برون آمدن از احرام) و احرام (همه) گریستند. [۳۲] خدایا به احترام این جایگاه بلند (مرتبه) بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و مرا در گروه ایشان گرد آور، و مرا به شفاعت ایشان وارد بهشت کن. ایزدا همانا من به تو متوسل می شوم، ای سریع ترین حسابگران، و ای بخشنده و کریمترین [صفحه ۸۱] کریمان، و ای حکم کننده ترین حکم کنندگان، به حق محمد انجام پیامبران، (و) فرستاده ات به سوی تمامی جهانیان و به برادرش و پسر عمویش (که) جدا شده از شرک و دوگانه پرستی (بود)، و درونش انباشته از دانش و ایمان (بود)، آن دانشمند برخوردار از مقام بلند علی امیر مومنان، و به حق فاطمه سیده زنان جهانیان، و به حق حسن پاکیزه نگهبان پرواپیشگان، و به حق ابا عبدالله حسین کریم ترین شهادت جوینان، و به حق فرزندان کشته شده اش و به خاندان ستم دیده اش، و به علی بن الحسین زینت عبادتگران، و به محمد بن علی قبله گه توبه و بازگشت کنندگان، و جعفر بن محمد راستگوترین راستگویان، و موسی بن جعفر آشکار کننده برهانه‌ها، و علی بن موسی یاور آئین، و محمد بن علی پیشوا و پیشتاز هدایت شدگان، و علی بن محمد پارساترین پارسایان، و حسن بن علی وارث جانشینان، و حجت بر تمامی آفریدگان که بر محمد و خاندان محمد آن راستگویان نیکوکار توجه کنی، آن خاندان طه و یس، و مرا در روز قیامت از امان یافتگان آسودگان رستگاران شادمانان بشارت یافتگان قرار دهی. [۳۳] بار خدایا نام مرا در (زمره) مسلمانان بنویس، و مرا به صالحان پیوند، و نامم را بر زبان اقوام آتیه نیکو و سخنم را دلپذیر گردان. و مرا بر علیه ستمگران فاسد یاری کن، و از حيله حسودان نگاهمدار، و فریب فریبگران را از من دور کن و دستان [صفحه ۸۳] ستمگران را از من کوتاه نما، و میان من و آقایان خجستگان در اعلیٰ علین جمع گردان، با همان کسانی که بدانان نعمت ارزانی داشتی از جمله پیامبران و تصدیق کنندگان و شهیدان و صالحان. به رحمت تو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان. [۳۴] بارالها! همانا من ترا به حق پیامبر معصوم سوگند می دهم، و به حق حکم حتمی شده ات، و به بازداشت و نهی پوشیده شده ات، و به حق این قبر که مردمان به زیارتش روی می آورند، (قبری که) در پهلویش امام معصوم کشته شده بدو ظلم شده، آرمیده است، سوگندت می دهم، که مرا از اندوه‌ها بدر آوری، و شر و بدی قدر (اندازه گیری) حتمی شده ات را از من باز داری، و مرا از آتش دارای بادهای گرم کشنده، کنارم داری. خدایا مرا به نعمت خودت بزرگووارم گردان، و به قسمتهایت از من خشنود شو، به جود و کرم و بخشش از من پرده پوشی کن، و مرا از فریب و انتقامت دور گردان. [۳۵] الها مرا از گناهان نگاهدار، و در سخن (حق) و کردار (درست) استوارم گردان، و مدت اجل و مهلت مرا گسترش ده، و از دردها و بیماریها عافیتم بخش، و به حق امامانم و به (حق) فضل مرا به بهترین آرزوها نائل گردان. [۳۶] خدایا بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و توبه مرا بپذیر، و بر گریه ام رحم کن، و لغزشم را جبران نما، و سختی ام را آسان گردان، و اشتباهم را ببوشان، و برایم در میان فرزندانم صالحانی قرار بده. [صفحه ۸۵] [۳۷] بار خدایا در این شهادتگاه پر عظمت و مکان پر کرامت برایم گناهی را مگذار مگر آنکه آنرا بخشیده باشی، و نه عیبی مگر آنرا پوشانیده باشی، و نه اندوهی را مگر آنرا اصلاح کرده باشی، و نه روزی ای را مگر آنکه افزون کرده باشی، و نه منزلت و مقامی را مگر آنکه گسترشش داده باشی، و نه فساد و تباهی را مگر آنکه اصلاحش کرده باشی، و نه آرزویی را مگر آنکه آنرا رسانیده باشی، و نه دعا و نیایشی را مگر آنکه آنرا پذیرفته باشی، و نه تنگنایی را مگر آنکه آنرا گشوده باشی، و نه پراکندگی ای را مگر آنکه گردش آورده باشی، و نه کاری را مگر آنکه به انجامش رسانیده باشی، و نه دارائی را مگر آنکه آنرا افزونی بخشیده باشی، و نه اخلاقی را مگر آنکه نیکویش گردانیده باشی، و نه انفاق و بخششی را مگر آنکه جانشین (و ماندنی) اش کرده باشی، و نه دگرگونی و حال را مگر آنکه آبادش کرده باشی، و نه حسودی را مگر آنکه از میانش برده باشی، و نه دشمنی را مگر آنکه درهم شکنی اش، و نه بدی را مگر آنکه حیرانش نموده باشی، و نه مریضی را مگر آنکه شفایش داده باشی، و نه دور افتاده ای را مگر آنکه نزدیکش کرده باشی، و نه پراکندگی ای را مگر آنکه گردش آوری، و نه

خواستی را مگر آنکه ارزانش فرموده باشی. خدایا از تو بهترین روی آوردنی و ثواب آینده را خواستارم. [۳۸] بارالها مرا به حلالیت از حرمت بی نیاز گردان و به فضل و بخشش از تمامی آفریدگان (مستغنی ام دار). الها من از تو دانش بهره دهنده، و قلب خاشع و افتاده، و یقینی کامل و شافی، و کردار پاکیزه، و شکیبائی زیبا، و پاداشی فراوان می خواهم. [صفحه ۸۷] خدایا سپاسگزاری نعمتهایت را بر من ارزانی کن، و در احسان و کرم و بخشش بی حسابت بر من فزونی قرار ده، و سخنم را در میان مردمان مورد شنیدن قرار ده، و دانشم را نزد خود بلندپایه کن، و اثر مرا در خیرات پیوسته و دنبال رونده نما، و دشمنم را خوار و زبون و شکست خورده قرار ده. [۳۹] خدایا بر محمد و خاندان محمد آن برگزیدگان، در راستای شب و تمامی روز توجه کن، و مرا از شر شوران و بدان نگاه مدار، و از گناه و پلیدی پاکیزه ام کن، و از آتش دورم ساز، و مرا در خانه قرار (بهشت) فرود آر، و من و تمامی برادران و خواهران مومن و باورمندم که در راه تو آنها را یافته ام به رحمت خود بیامرز، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان. سپس رو به قبله شو دو رکعت نماز بخوان در رکعت اول سوره انبیا را قرائت کن، و در رکعت دوم سوره حشر را، و سپس قنوت بگیر و بگو:

[۱] نیست شیدا کننده ای جز آنکه همه در او شیدایند، آن شکیبای کرم کننده بخشایشگر بی حساب، نیست حیران کننده ای جز آنکه همه در او شیدایند، آن والا مقام با عظمت، نیست حیران کننده ای جز آنکه همه در او شیدایند، مالک و دارنده آسمان های هفتگانه و زمینهای هفتگانه و آنچه در آنها و آنچه در میان آنهاست، در حالی که مخالف با دشمنان دروغ انگارنده او (هستم)، همان کسانی که از او روی گردانیدند. [صفحه ۸۹] و اقرار بر مالکی اش (می کنم)، و افتاده بر عزت و شکوهش (می باشم)، ابتدا و اول بدون این که اول و ابتدای چیزی باشد، و پایان بدون این که پایان چیزی باشد، آشکار بر هر چیز به قدرتش، و پنهان و درون هر چیز به دانشش و لطفش، عقل ها به کنه عظمتش راه ندارند، و اندیشه ها حقیقت چیستی اش را درک نمی کنند، و نفس ها معانی چگونگی اش را نمی توانند تصور کنند، آگاه بر درون ها و آشنای به پنهان ها، خیانت چشمها و آنچه سینه ها پنهان داشته اند را می داند. [۲] الها همانا من ترا به تصدیقم بر فرستاده ات صلی الله علیه و آله و سلم، و ایمانم به او و آگاهیم نسبت به مقام و منزلتش گواه می گیرم. و همانا حکمت به فضلش به سخن آمده، و پیامبران بدو بشارت داده اند، و به اقرار و اعتراف بدانچه آورده، فرا خوانده اند، و به تصدیق نمودن حضرتش تشویق کرده اند. به - دلیل - سخن خدای متعال (که می فرماید): کسی که (نام او را) در تورات و انجیل نزد خویش نوشته یافتند، که به نیکی فرمانشان می دهد و از زشتی بازشان می دارد، بر ایشان پاکیزه ها را حلال می دارد و پلیدی ها و ناپاکی ها را بر ایشان حرام می کند. گرفتاری و سختی ها و زنجیرهایی که به آنها گرفتارند را از ایشان باز می گشاید. پس بر محمد فرستاده ات بر پری ها و انسیان، و آقای پیامبران برگزیده ات، و بر برادرش و پسر عمویش توجه کن. [صفحه ۹۱] همان دو نفر یکه حتی یک چشم بر هم زدنی بر تو شرک نوزیدند، و بر فاطمه زهرا سیده زنان جهانیان، و بر آقای جوانان اهل بهشت حسن و حسین توجه کن، (آن هم) درود و توجهی همیشگی و پیوسته به تعداد قطرات بارانهای نم نم کننده پیوسته، و به سنگینی کوهها و تپه ها، (و به وزن) آنچه سنگ خاکستری رنگ وجود دارد، و (به تعداد) رفت و آمد نورها و سایه ها. و بر خاندان پاکیزگانش و امامان هدایت شده و دفاع کنندگان از آئین، علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت بپا دارندگان عدل و داد، و فرزندان نواده دختری (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) توجه کن. [۳] بار خدایا، به حق این امام از تو گشایشی نزدیک، و شکیبائی ای زیبا، و یاری با عزت، و بی نیازی از خلق، و پایداری در هدایت، و موفقیت بر آنچه دوست داری و خشنود هستی، و روزی گسترده حلال پاکیزه تازه نیکوی نو به نوبی گوارای خوشمزه (با) زیادی برگزیده شده بسیار ریخته شده، بدون زحمت و سختی و بی هیچ منتی از کسی را درخواست می کنم. و سلامتی از هر بلا و درد و مرضی، و سپاسگزاری بر سلامتی و نعمتها (را ارزانیم فرما). و هر گاه که مرگ (به سراغمان) آید، ما را به بهترین حالت جانمان را بستان که در فرمانبری تو باشیم، و بر آنچه فرمانمان دادی نگاهبان باشیم، تا این که ما را به بهشت های پر نعمت واردمان سازی. به (حق) رحمت، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان. [صفحه ۹۳] [۴] بارالها بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و مرا از دنیا بترسان و به

آخرت مانوسم کن. پس همانا جز خوف و ترس از تو چیزی از دنیا وحشت نمی اندازد. و (چیزی انسان را) به آخرت مانوس نمی کند مگر امیدواری به تو. بار خدایا حجت و دلیل از سوی توست نه بر علیه تو، و شکوه و شکایت به سوی توست نه از تو، پس بر محمد و خاندانش توجه کن، و مرا بر نفس بسیار ستمگر سرپیچی کننده ام، و شهوت چیره شونده ام یاری فرما، و عاقبت مرا با عافیت و نیکی به پایان رسان. [۵] خدایا بخشش خواهی ام تنها از توست، در حالی که بر آنچه بازم داشتی به خاطر کم حیائی اصرار و پافشاری کننده ام، و آموزش طلبی را ترک کردم، با این که می دانم بردباریت گسترده است، (و این کار من) از میان بردن حق امیدواری می باشد. بارالها همانا گناهانم مرا مایوسم داشته تا به تو امیدوار باشم. و آگاهیم به گستردگی رحمت مانع از آن شده که از تو بترسم. پس بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و امیدواریم را بر خودت تصدیق کن، و خوف و وحشت مرا از خودت بازدار (و موجبات آن ترس را تکذیب کن)، و به همان گونه که به تو گمان نیکو دارم با من همچنان رفتار کن. ای کریمترین کریمان. [۶] الها بر محمد و خاندان محمد توجه کن و مرا به عصمت و نگاهداریت تاییم نما، و زبانم را به حکمت گویا فرما، و مرا از کسانی قرار ده که به خاطر آنچه در شبش از میان برده، [صفحه ۹۵] پشیمان است، و از بهره روزش محروم و مغبون نمی شود، و برای روزی بامدادانش اندوهگین نباشد. خدایا بی نیاز کسی است که به تو بی نیازی جوید، و محتاج تو باشد. و نیازمند و گدا کسی است که (با تکیه) به آفریدگانت (خود را) از تو بی نیاز داند. بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و مرا به (لطف) خودت از خلقت بی نیاز کن، و مرا از کسانی قرار ده که دستش را جز بسوی تو نگشاید. [۷] خدایا همانا بدبخت و تیره بخت کسی است که نومید باشد، در حالی که تو پیش رویش و رحمت پشت سرش است اگر کم کردارم ولی در رحمت تو قوی آرزو هستم. پس کمی کردارم را به قوت آرزویم ببخشی. [۸] بار خدایا اگر تو می دانی که در میان بندگانت سخت دل تر از من پر گناه تر از من نیست، همانا من هم می دانم که مولا و آقائی از نظر فضیلت و برتری، بزرگتر از تو و گشاده رحمت و چشم پوش تر از تو وجود ندارد، پس ای کسی که او در رحمتش یکتاست، از کسی که در گنااهش تنها (فرد گنهکار) نیست، چشم پوشی کن. [۹] بارالها همانا تو فرمانمان دادی، ما سرپیچی کردیم، و ما را بازداشتی و ما نهی تو را نپذیرفتیم، و یادآوریمان کردی و ما فراموش کردیم، و بصیرت دادی پس خود را به کوری زدیم، و دورمان داشتی پس تجاوز کردیم، و این پاداش احسان تو بر ما نبود، و تو آگاهی بدانچه آشکار داشتیم و پنهان نمودیم، و از [صفحه ۹۷] آنچه ما بجا می آوریم، و آنچه بجا آوردیم، باخبری. پس بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و ما را بدانچه خطا کردیم و فراموش نمودیم بازخواست منما، و حقهائی که از تو نزد ماست بر ما ببخش، و احسان خودت را بر ما به پایان رسان، و رحمت خود را به (سوی) ما راه گشای. [۱۰] بارالها ما به وسیله این امام بسیار راستگو به تو توسل می جوئیم، و به حقی که برای او و جدش فرستاده تو و پدر و مادرش - علی و فاطمه همان خاندان رحمت -، قرار دادی از تو روزئی را درخواست می کنیم که حیات و آسایش عیال ما بدان است، (بر ما) پیوسته داری. پس تو آن کریم و بخشنده ای هستی که از فراخی و گستردگی اعطا می کنی، و از قدرت باز می داری. ما از تو روزئی را درخواست می کنیم که آسایش و صلاح دنیا و رسیدن به آخرت بدان است. [۱۱] خدایا بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و ما و پدر و مادرمان و همه زنان و مردان باورمند و مسلمان، چه زنده و چه مرده ایشان، را بیامرز، و در دنیا به ما نیکوئی و در آخرت هم نیکوئی ارزانی فرما، و ما را از عذاب آتش نگاهدار. سپس به رکوع برو، و سجده کن، و بنشین، و تشهد را بگو، و سلام بده، پس آنگاه که سجده شکر و ستایش و تسبیح کردی و گونه هایت به خاک آغشته شد، چهل مرتبه بگو: خدا از آنچه ما گمان کنیم منزّه و پاکیزه است. و ستایش برای خدا است. و نیست واله کننده ای جز آنکه همه در او شیدا [صفحه ۹۹] هستند. و آنی که کسی به او راه ندارد بزرگتر است (از آن که وصف شوف). و از خدا عصمت و نجات و آموزش و توفیق (بجای آوردن) کردارهای نیکو، و پذیرش آنچه به وسیله آن به سوی حضرتش نزدیک شوی و بدان سوی او را بجوئی، درخواست کن. و در بالای سر بایست دو رکعت نماز را همان گونه که گذشت بجای آور، سپس بر روی قبر خم شو آنرا ببوس و بگو: خدا شرف شما را افزون داشت و سلام و رحمت

و برکت های خدا بر شما باد. و بعد برای خودت و پدرت و مادرت و هر که بخواهی دعا کن. [صفحه ۱۰۱]

زیارت در روز عاشورا

(علامه مجلسی نقل می کند که: سید بن طاووس زیارت در روز عاشورا را از کتاب المختصر المنتخب یاد کرده است. پس گوید که عین سخنش این است: [صفحه ۱۰۳] سپس آماده زیارت می شوی پس آغاز می کنی، پس غسل می نمائی، و جامه های پاکیزه به تن می کنی، و پای برهنه بر بالای بام خانه ات یا بلندی از زمین می روی، سپس رو به قبله می کنی پس می گوئی: [۱] سلام بر تو ای وارث آدم بر گزیده خدا، سلام بر تو ای وارث نوح امین و مورد اعتماد خدا، سلام بر تو ای وارث ابراهیم دوست و رفیق خدا، سلام بر تو ای وارث موسی سخن گفته شده خدا، سلام بر تو ای وارث عیسی روح خدا، سلام بر تو ای وارث محمد فرستاده خدا، سلام بر تو ای وارث پیامبران، و امیر مومنان و آقای جانشینان و برترین گذشتگان، و فرزند دختری انجام فرستادگان، و چگونه با این ویژگیها، تو آقام نباشی، در حالی که تو امام هدایتی و هم پیمان پروا پیشگانی و پنجمین نفر یاران کسا (برد یمانی) هستی. در خانه اسلام تربیت شدی، و از پستان اسلام شیر نوشیدی، پس در حال زنده بودن و در حال مردن پاکیزه شدی. [صفحه ۱۰۵] [۲] سلام بر تو ای وارث حسین پاکیزه، سلام بر تو ای ابا عبدالله، سلام بر تو ای راستگوی شهید، سلام بر تو ای جانشین نیکوکار پروا پیشه خرسند پاکیزه، سلام بر تو و بر ارواحی که بر آستان غنوده اند و در کنارت بارها بر زمین گزاردند (اقامت گزیدند)، و به خاطر خدا همراه تو کارزار نمودند، و جانهایشان را برای بدست آوردن خشنودی خدا در - دفاع از - تو فروختند، سلام بر فرشتگان جمع شده بر گردت. [۳] شهادت می دهم که معبودی جز آنکه همه در او شیدایند وجود ندارد، او یکتاست و همتائی برایش نیست. و شهادت می دهم که همانا محمد که توجه و سلام خدا بر او و خاندانش باد، بنده و فرستاده اوست، و شهادت می دهم که همانا پدرت علی بن ابیطالب امیر مومنان - صلی الله علیه و آله و سلم - و آقای جانشینان و پیشوای روسپیدان، امامی است که خدا فرمانبریش را واجب فرموده است، و همچنین برادرت حسن بن علی - صلی الله علیه و آله و سلم - چنین می باشد، و تو و همه امامان از نسلت همان گونه هستید. [۴] شهادت می دهم که شما نماز را بپا داشتید، و زکات را پرداختید، و به نیکی فرمان دادید، و از بدی باز داشتید، و در راه خدا به حق جهادش کارزار نمودید، تا این که مرگی که وعده داده بود بر شما رسید، پس خدا را گواه می گیرم و شما را شاهد می گیرم که همانا من به خدا ایمان دارم و محمد را تصدیق [صفحه ۱۰۷] می کنم، و به حق شما عارفم، و شهادت می دهم که همانا شما آنچه را که خدای عز و جل فرمانتان داده بود، (به مردم) رساندید، و او را عبادت کردید تا این که مرگ شما را فرا گرفت. [۵] پدر و مادرم فدای تو ای ابا عبدالله، خدا کشنده ات را لعنت کند، خدای آن که را فرمان بر تقلت داد، لعنت فرماید، خدا کسی را که پیروی از آنان کرد لعنت کند، خدا کسی را که خبر این سخن بدو رسید و (از کشته شدنت) خشنود شد، لعنت فرماید، شهادت می دهم همانا کسانی که خونت را ریختند، و حرمتت را دریدند، و از یاریت کوتاهی کردند، همان کسانی که ترا خواندند و در نتیجه تو به سوی آنان شتافتی، بر زبان پیامبر درس ناخوانده صلی الله علیه و آله و سلم لعنت شدگان هستند. [۶] ای آقا و مولایم اگر در هنگام پناه خواستن ات با بدنم یاریت نکردم، پس به تحقیق باخواست و رایم ترا اجابت می کنم. من شهادت می دهم که حق با تو بود، و همانا کسانی که با تو مخالفت کردند، باطل بودند. ای کاش من با تو می بودم و به رستگاری بزرگی نائل می شدم. [۷] پس ای آقام از تو می خواهم که از خدای - بلند مرتبه یادش - در بخشش گناهانم درخواست نمائی، و همانا مرا به شما و پیرانتان بیوندد، و به شما در شفاعت اجازه دهد و شما را در باره گناهانم شفیع گرداند. پس همانا حضرتش - بلند مرتبه یادش - فرمود: کیست که در نزد او جز به اجازه اش شفاعت کند؟ [صفحه ۱۰۹] درود و توجه خدا بر تو و بر پدرانت و فرزندان و فرشتگان سکنا گزیده در حرمت باد. توجه و درود خدا بر تو و بر همه آنان و بر شهیدانی که همراهت و در پیش رویت شهادت جستند. توجه و درود خدا بر تو و بر ایشان و بر فرزندان علی کوچک باد که به سبب او دردمند

شدی. سپس می گوئی: بارالها همانا من به وسیله تو به سوی تو توجه می کنم، و به تحقیق به دوستی محمد و خاندانش احترام می جویم، و به وسیله ایشان به سوی تو توجه می کنم، و به وسیله ایشان از تو شفاعت می طلبم، و به محمد و خاندان محمد توسل می جویم، تا این که از من و حقوقی را که از تو قضا کردم، و حقوقی از خلق که بر گردنم می باشد، در گذری، و اندوهم را بگشائی، و گشایش (کار)م را در گشایش ایشان قرار دهی. سپس دو دستت را بلند کن تا این که سفیدی زیر بغلت دیده شود. و بگو: ای آنکه جز تو شیدا کننده ای نیست، پرده - آبرو - ام را مدر، و آنچه را که از آن شرمم می شود، آشکار مکن، ترسم را به امنیت رسان، و لغزشم را جبران کن. بارالها مرا (از این سرا به سرای دیگر) برگردان، در حالی که رستگار و کامیاب باشم، و از کردارم خشنود شده و درخواستم را اجابت کرده باشی، ای خدای بخشنده. [صفحه ۱۱۱] سپس می گوئی: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد. سپس آغاز می کنی و می گوئی: سلام بر امیر مومنان، سلام بر فاطمه زهرا، سلام بر حسن پاکیزه، سلام بر حسین راستگوی شهید، سلام بر علی بن حسین، سلام بر محمد بن علی، سلام بر جعفر بن محمد، سلام بر موسی بن جعفر، سلام بر علی بن موسی الرضا، سلام بر محمد بن علی، سلام بر علی بن محمد، سلام بر حسن بن علی، سلام بر امام قیام کننده به حق الهی و حجت خدا در زمینش، توجه و سلام فراوان خدا بر او و بر پدران رشد دهنده پاکیزه پاک شد گانش باد. سپس شش رکعت نماز به صورت دو رکعت دو رکعت می خوانی و در هر رکعت سوره فاتحه الکتاب را یک بار و قل هو الله احد را صد بار می خوانی، و پس از تمام شدن نمازت می گوئی: بارالها ای آن که در او همه شیدایند، ای بخشنده، ای بخشایشگر، ای والامقام، ای بزرگ، ای یکتا، ای بی نیاز، ای تک و تنها، ای یکی، ای شنوا، ای دانا، ای با علم، ای بزرگ و کبیر، ای با تکبر، ای با جلالت، ای زیبا، ای بردبار، ای نیرومند، ای با عزت، ای عزیز شده، ای بسیار چیره و غالب، ای ایمنی بخش، ای قاهر و چیره بر همه خلائق، ای بسیار چیره، ای [صفحه ۱۱۳] والامقام، ای کمک کننده، ای مهربان، ای بسیار منت گزارنده، ای بسیار توبه پذیر، ای برانگیزنده، ای وارث، ای ستایش شده، ای با مجد و شکوه، ای کرنش شده، ای یافته شده، ای آشکار، ای درون، ای آغاز، ای انجام، ای زنده، ای بسیار استواری دهنده، ای صاحب جلال و بزرگواری، و ای صاحب عزت و تسلط. از تو ای آنکه همه در و شیدایند به حق این نشانه ها و به حق تمامی نشانه هایت درخواست می کنم، که بر محمد و خاندان محمد توجه فرمائی، و این که از من هر بی قراری و اندوه و سختی و زیان و تنگنایی که من در آن هستم، (همه) را به شادی برسانی، و حقوقی از دیگران که بر گردنم می باشد، ادا فرمائی، و آرزوهایم را به من برسانی. و محبتم را برایم آسان گردان، و خواسته ام را برایم میسر گردانی، و بدانچه بر آن میل دارم، به سرعت و با شتاب مرا به آن برسانی، و درخواست و سؤال ام را عطا فرمائی، و بالاتر از خواست و میل ام فزونی ام بخشی، و برایم نیکی دنیا و آخرت را فراهم آوری. [صفحه ۱۱۵]

زیارت روز ولادت

از سوی حضرت صاحب الامر علیه السلام به سوی قاسم بن علا همدانی وکیل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام توقیعی بیرون آمد که: مولای ما امام حسین علیه السلام در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان متولد شد پس آن روز را روزه بدار و این دعا را بخوان: [صفحه ۱۱۷] [۱] بار خدایا از تو درخواست می کنم به حق متولد شده در این روز، که به شهادتش قبل از گریه اش به هنگام تولد و پیش از ولادتش، وعده داده شده بود، (همان کسی که) آسمان و هر که در آن است و زمین و هر چه در آن می باشد، برای او گریستند، در حالی که - هنوز - حضرتش - پا در بیابان های اطراف مدینه نهاده بود. (همان) کشته ای که نزد هر که یادش کنند بر او خواهد گریست، و (او) آقای خانواده است (و) کمک شده به نصرت و یاری در روز رجعت. (کسی که) تاوان و عوض کشته شدنش آن است که امامان از نسل او بوده، و شفا در خاک و تربت اوست و رستگاری در بازگشتش (و رجعتش) همراه او می باشد، و جانشینان از عترتش پس از قائمشان و بعد از به نهایت رسیدن غیبت او است، تا این که به خونخواهی قیام

کنند، و (ظالمان و قاتلان را به خاطر) خون (به ناحق ریخته شده) او قصاص کنند، و از خدای جبار خشنود شوند، و در زمره بهترین یاران باشند، که توجه و درود خدا همراه گردش شب و روز بر ایشان باد. [۲] الها به حق ایشان به تو متوسل می شوم و از تو [صفحه ۱۱۹] درخواست می کنم آن هم درخواست فردی گنهکار و اعتراف کننده، بدکار بر خویشتن از آنچه در روز و شبش بر خود زیاده روی کرده، از تو عصمت و نگاهداری درخواست می کند تا این که به جایگاه ابدی و گور خویش (ببیند). بارالها بر محمد و خاندانش توجه کن، و ما را در میان ایشان محشور فرما، و ما را با حضرتش در خانه کرامت و جایگاه (همیشگی) اقامت جایگزین نما. [۳] بارالها همچنان که بر ما به خاطر معرفتش کرم فرمودی، به قرب و نزدیکی او، بر ما لطف فرما، و دوستی اش و پیشی جستن - بدو - را به ما ارزانی کن، و ما را از کسانی قرار ده که تسلیم و گوش به فرمانش هستند، و (ما را از آنی گردان که) در هنگام یاد کردن او بر حضرتش و تمامی جانشینانش و خاندان برگزیده، صلوات و درود زیاد می فرستند. (همان کسانی که) از جانب تو دوازده نفر گردیدند، آن ستارگان درخشنده و حجت‌های بر همه بشر. خدایا در این روز به ما بهترین بخشش‌هایت را ارزانی کن، تمامی درخواست‌های ما را در این روز بر ما عطا فرما، همچنان که - در این روز گرانقدر - حسین علیه السلام را به جدش محمد صلی الله علیه و آله و سلم عطا کردی، و فطرس به گهواره اش پناه جست، پس ما بعد از او پناهندگان بر مزار اوئیم، و بر خاکش گواهی می دهیم (بدیدار قبرش می رویم)، و چشم انتظار بازگشتش می باشیم، آمین ای دارنده جهانیان. [صفحه ۱۲۱]

سپس بعد از این، دعای حضرت امام حسین علیه السلام را می خوانی. و این آخرین دعائی است که آن حضرت در روزی که مغلوب کافران گردیده بود، خواند. [۴] بارالها تو (دارای) جایگاه بلند هستی و بزرگ جبروت (دارای) جایگاه فرود آمدن با شدت و بزرگی (هستی)، بی نیاز از آفریدگان، با کبرائی گسترده، توانای بر آنچه بخواهی، نزدیک در رحمت، و راستگوی در وعده، با رحمتی وسیع و گشاده، نیکوی در بلا، نزدیک آنگاه که خوانده شوی، محیط بر آنچه آفریده ای، توبه پذیر هر کس که به سوی تو بازگشت نماید، توانای بر آنچه اراده کنی، درک کننده آنچه بجوئی، و شکر پذیری آنگاه که شکرگزاری شوی، ذکر و یاد پذیری آنگاه که یاد شوی. نیازمندانه ترا می خوانم، و فقیرانه به سوی تو زاری می کنم، و ترسان به سوی تو پناه می برم، و افسرده به سوی تو می گریم، و ناتوانانه از تو یاری و کمک می خواهم، و کفایت کننده بر تو توکل می نمایم، میان ما و قوممان (به حق) حکم فرما. پس ایشان ما را فریب دادند، و با ما مکر نمودند، و ما را خوار کردند، و به ما خیانت کردند، و ما را کشتند در حالی که ما خاندان پیامبرت و فرزندان حبیب و دوست محمد بن عبدالله بودیم، هان کسی که او را به رسالت برگزیدی، و بر وحی خود امینش داشتی. پس برای ما در کارمان فرج و گشایشی قرار ده، به رحمتت ای رحم کننده ترین رحم کنندگان. [صفحه ۱۲۲] سفارش به زیارت جناب مستطاب تقی صالح سید احمد بن سید هاشم بن سید حسن رشتی موسوی تاجر ساکن رشت ایده الله تقریباً در هفده سال قبل به نجف اشرف مشرف شد، و با عالم ربانی و فاضل صمدانی شیخ علی رشتی طاب ثراه... به منزل حقیر آمدند. چون برخاستند، شیخ به صلاح و سداد سید مرقوم اشاره کرد، و فرمود که قضیه عجیبه [ای وجود دارد] و در آن وقت مجال بیان نبود. پس از چند روزی [با او دوباره] ملاقات شد. فرمود که سید رفت و [آن] قضیه را با جمله ای از حالات سید نقل کرد. [من] از نشنیدن آنها از خود او بسیار تاسف خوردم. اگر چه مقام شیخ رحمه الله. اجل از آن بود که اندکی خلاف در نقل ایشان برود. و از آن سال تا چند ماه قبل این مطلب در خاطر [من] بود، تا در ماه جمادی الاخر امسال از نجف اشرف برگشته بودم در کاظمین سید مذکور را ملاقات کردم که از سامرا مراجعت کرده، عازم عجم [ایران] بود. [صفحه ۱۲۳] پس شرح حال او را چنان که شنیده بودم، [از او] پرسیدم و از آن جمله داستان مورد بحث را، همه را مطابق آن [چه شنیده بودم] نقل کرد. و آن قضیه چنان است که گفت:

در سال هزار و دویست و هفتاد (۱۲۷۰ ه.ق) به منظور حج بیت الله الحرام از دارالمزار رشت به تبریز آمدم، و در خانه حاجی صفر علی تاجر تبریزی معروف منزل نمودم. چون قافله ای نبود، لذا حیران ماندم، تا آن که حاجی جبار جلودار سدهی اصفهانی برای شهر طربوزن بار برداشت. به تنهایی از او مرکبی کرایه کردم، و همراهش شدم. چون به منزل اول رسیدم، به تشویق حاجی صفر

علی سه نفر دیگر نیز به من ملحق شدند. یکی حاجی ملا- باقر تبریزی حجه فروش معروف علما و یکی حاجی سیدحسین تاجر تبریزی و دیگری حاج علی نامی که خدمت می کرد. پس به اتفاق روانه شدیم، تا این که به ارزنه الروم رسیدیم، و از آنجا عازم طربوزن گردیم. در یکی از منازل میان این دو شهر حاجی جبار جلودار به نزد ما آمد، و گفت: این منزلی که در پیش داریم مخوف است، قدری زود بار کنید، و به همراهی قافله باشید. چون در سایر منازل غالباً با فاصله از عقب قافله می رفتیم، پس ما هم تخمیناً دو ساعت و نیم یا سه ساعت به صبح مانده به اتفاق حرکت کردیم. به اندازه نیم یا سه ربع فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک [صفحه ۱۲۴] شد و برف شروع به باریدن کرد، بطوری که رفقا هر کدام سر خود را پوشانیدند و تند راندند. من نیز هر چه کردم که با آنها بروم ممکن نشد، تا این که آنها رفتند و من تنها ماندم. پس از اسب پیاده شدم، و در کنار راه نشستم در حالی که به شدت نگران بودم، چون حدود ششصد تومان برای مخارج راه همراه داشتم. بعد از تامل و فکر، بنا را بر این گذاشتم که در همین محل بمانم تا فجر طالع شود، بعد به آن منزلی که از آنجا بیرون آمدیم، مراجعت کنم، و از آنجا چند نفر نگهبان به همراه برداشته، به قافله ملحق شوم. در آن حال در مقابل خود باغی دیدم، که در آن باغ باغبانی بود که در دست بیلی داشت که به درختان می زد تا برف از آنها بریزد. پس پیش آمد و به مقدار فاصله کمی (از من) ایستاد و فرمود: تو کیستی؟ عرض کردم: رفقا رفتند و من ماندم. راه را هم نمی دانم. و گم کرده ام. به زبان فارسی فرمود: نافله بخوان تا راه را پیدا کنی. من مشغول (خواندن) نافله شدم، بعد از فراغ از تهجد باز آمد و فرمود: نرفتی؟ گفتم: والله راه را نمی دانم. فرمود: [صفحه ۱۲۵] جامعه بخوان. من جامعه را حفظ نداشتم، و تاکنون هم حفظ ندارم با آنکه مکرر به زیارت عتبات مشرف شده ام. پس از جای برخاستم و جامعه را تماماً از حفظ خواندم. باز نمایان شد و فرمود: نرفتی و (هنوز) هستی؟ بی اختیار گریه ام گرفت، و گفتم: (هنوز) هستم راه را نمی دانم. فرمود: (زیارت) عاشورا را بخوان. و عاشورا را نیز حفظ نداشتم و تاکنون هم (حفظ) ندارم. پس برخاستم و مشغول زیارت عاشورا شدم، و آنرا از حفظ خواندم تا آن که تمامی لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم. دیدم باز آمد و فرمود: نرفتی و هستی؟ گفتم: نه تا صبح هستم. فرمود: من حالا- ترا به قافله می رسانم. پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و آمد، و فرمود: به ردیف من بر الاغ من سوار شو. سوار شدم. پس عنان اسب خود را کشیدم، تمکین نمود و حرکت نکرد. فرمود: جلو اسب را به من بده. (من جلو اسب را به او) دادم. پس بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان اسب را به دست راست گرفت، و به راه افتاد. اسب در نهایت تمکین متابعت کرد. پس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود: شما چرا نافله نمی خوانید. نافله نافله نافله سه مرتبه فرمود. باز فرمود: شما چرا (زیارت) عاشورا را نمی خوانید. عاشورا عاشورا عاشورا سه مرتبه. و بعد فرمود: شما چرا (زیارت) [صفحه ۱۲۶] جامعه نمی خوانید جامعه جامعه جامعه، در وقت طی مسافت به نحو استداره سیر می نمود، یک دفعه برگشت و فرمود: آن (ها) رفقای شما (هستند)، که در کنار نهر آبی فرود آمده اند، و مشغول وضو برای نماز صبح بودند. پس من از الاغ پائین آمدم. که سوار اسب خود شوم. ولی نتوانستم. پس آن جناب پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار کرد، و سر اسب را به سمت رفقا برگردانید. من در آن حال به فکر افتادم که این شخص کی بود که به زبان فارسی حرف می زد؟ و حال آن که زبانی جز ترکی و مذهبی غالباً جز عیسوی در آن حدود نبود، و چگونه به این سرعت مرا به رفقای خود رسانید؟ پس به عقب خود نظر کردم، اما احدی را ندیدم و از او آثاری پیدا ننمودم. پس به رفقای خود ملحق شدم. (برگرفته از نجم الثاقب اثر محدث نوری ص ۳۴۲ تا ۳۴۴ داستان هفتادم) [صفحه ۱۲۹]

زیارت عاشورا

و ما در اینجا بخاطر آسانی کار خوانندگان محترم زیارت عاشورا را نقل می کنیم: صالح بن عقبه و سیف بن عمیره گویند که: علقمه بن محمد حضرمی گوید: به حضرت ابا جعفر [امام باقر] علیه السلام عرض کردم: دعائی به من بیاموزید که آنرا در این روز

[عاشورا] بخوانم، آنگاه که حضرتش را از نزدیک زیارت می‌کنم، و نیز دعائی [بیاموزید] که هر گاه حضرتش را از نزدیک زیارت نکردم، آنرا بخوانم. و از سرزمینهای دور و از خانه ام بدان [حضرتش را] زیارت نمایم، [و به سوی ایشان] اشاره کنم. گوید: پس حضرتش به من فرمود: ای علقمه هر گاه تو دو رکعت نماز خواندی، بعد به سوی حضرتش سلام کن. پس در هنگام اشاره به سوی حضرتش بعد از تکبیر این سخن را بگو: پس همانا اگر تو این سخن را گفتی، پس به تحقیق تو به همان چیزی (حضرتش را) خوانده ای که دیگر زائرانش از ملائکه [صفحه ۱۳۱] می‌خوانند، و خدا برای تو یکصد هزار هزار درجه را می‌نویسد، و تو بسان کسانی خواهی بود که با حضرت حسین علیه السلام شهید شده اند، تا این که تو در درجات هایشان با آنها شریک خواهی بود. و سپس (این مقام را) جز در شهادتی که با حضرتش شهید شده اند، در دیگران نخواهی شناخت، و برای ثواب زیارت تمامی پیامبران و تمامی رسولان و (ثواب) زیارت تمامی کسانی که از روز شهادت حضرتش علیه السلام، حضرت حسین علیه السلام را زیارت کرده اند، نوشته خواهد شد، که سلام بر او و بر اهل بیتش (باد). (می‌گوئی): سلام بر تو ای ابا عبدالله، سلام بر تو ای فرزند رسول خدا، سلام بر تو ای فرزند امیر مومنان، و (ای) فرزند سرور جانشینان (الهی). سلام بر تو ای فرزند فاطمه برگزیده زنان جهانیان. سلام بر تو ای خون خدا و فرزند خون خدا، و (ای کسی که) مظلوم کشته شده و تقاص خونش گرفته نشده است. سلام بر تو و بر ارواحی (یا فرشتگان مقرب) که به درگهت آرمیده اند، از سوی من بر تمامی شما سلام خدا باد، (آنهم) برای همیشه (و) تا آن هنگام که من باقی هستم و شب و روز باقی است. ای ابا عبدالله، سوگ و عزای تو چقدر بزرگ گردید، و مصیبت تو چقدر بر ما گران و عظیم آمد، و بر تمامی اهل اسلام (نیز به اینگونه شد)، و نیز مصیبت تو در آسمانها بر تمام اهل [صفحه ۱۳۳] آسمانها بزرگ و گران (تلقی) شد. پس خدا امت و گروهی را لعنت کند که پایه های ظلم و جور را بر شما اهل بیت بنیان افکندند، و خدا قومی را لعنت کند که شما را از مرتبت و جایگاهتان دور کردند، و شما را از مرتب هائی که خدا شما را بر آن داشته بود، برکنار نمودند. و خدای کسانی را لعنت کند که شما را کشتند، و خدا (کسانی را) را لعنت کند که با زمینه سازی های خود، راه را برای جنگ (دشمنان خدا) با شما باز کردند. من در برابر خدا و شما، از آنان بیزاری می‌جویم و همچنان از پیروان و تابعان و دوستان آنان نیز اظهار بیزاری می‌نمایم. ای ابا عبدالله من با هر که با شما در صلاح و سلامت است، در صلح و سلامت، و با هر که با شما می‌جنگد، در مبارزه و جنگم، (و این مطلب) تا هنگام قیامت ادامه خواهد داشت. و خدا خاندان زیاد و خاندان مروان را لعنت کند، و خدا همه افراد بنی امیه را لعنت فرماید، و خدا فرزند مرجانه را لعنت نماید، و عمر بن سعد را خدا لعنت کند، و شمر را خدا لعنت فرماید، و خدا گروهی را که اسبان خود را برای مبارزه با شما زین کردند و بر دهان آنان لجام زدند و بر چهره خویش نقاب کشیدند، لعنت فرماید. پدر و مادرم فدای تو باد، براستی که سوگ و عزای تو بر من سخت و بزرگ گردیده است. پس از خدائی که جایگاه ترا گرامی داشته، و مرا نیز به خاطر دوست داشتن شما گرامی داشته، خواهانم که انتقام گرفتن از خون تو را به همراهی امام [صفحه ۱۳۵] یاری شده (حضرت ولی عصر) از خاندان محمد، که درود خدا بر او و خاندانش باد، نصیب فرماید. خدایا مرا در نزد خویش در دنیا و آخرت به خاطر (حضرت) حسین علیه السلام آبرومند فرما. ای ابا عبدالله من به خدا و پیامبرش، و امیر مومنان، و حضرت فاطمه، و امام حسن، و به شخص شما، به وسیله پذیرفتن ولایت، و به وسیله بیزاری از کسی که بنیان ستم را برپا داشت و بر مبنای ظلم (بر شما) پایه های حکومت خود را بنا نهاد، و بر ستم و جور بر شما و شیعیانتان (حکومتش را) همچنان ادامه داد، به شما نزدیکی می‌جویم. از اینگونه افراد در برابر خدا و شما بیزاری می‌جویم. و به خدا و سپس به شما به وسیله دوستی و ولایت شما و دوست داشتن دوست شما تقرب می‌جویم. و با بیزاری از دشمنان شما و برپا کنندگان جنگ بر (علیه) شما، و با بیزاری از پیروانشان و دنبال روهایشان (به سوی خدا و سپس به سوی شما تقرب می‌جویم). من با هر که با شما در صلح و سلامت است در صلح و سلامت، و با هر که با شما در حال جنگ است، در حال نبرد و ستیز می‌باشم. و دوستدار کسی هستم که دوست شما باشد، و دشمن هر کسی که با شما دشمنی کند. پس از خدائی که به وسیله شناساندن شما به من، مرا گرامی داشت و شناساندن دوستان

شما و نیز بیزاری از دشمنان شما را نصیب من فرمود، خواهانم [صفحه ۱۳۷] که در نزد شما در دنیا و آخرت قدم و جایگاه صدق و راستی را برایم ثابت بدارد. و نیز از او خواهانم که مرا به جایگاه پسندیده ای که شما در نزد خدای دارید، برساند، و به علاوه از خدای متعال خواهانم که خونخواهی خون خودم (خون شما) را به همراهی پیشوای هدایت آشکار سخنگوی به حق (که) از خاندان شما می باشد، نصیب من فرماید. و از خدای متعال خواهانم که به حق شما و به حق مقامی که شما در نزد او دارید، مرا به خاطر سوگوار بودن بر شما برترین اجری را که در مصیبتی به مصیبت دیده ای عطا می فرماید، ارزانی نماید. آن مصیبتی که بس بزرگ بوده و سوگش در اسلام و در تمامی آسمانها و زمین نیز گران و بزرگ است. خدایا مرا در این موقعیت از جمله کسانی قرار ده که از سوی تو به آنان درودها (توجه ها) و رحمت و آمرزشی می رسد. بار خدایا حیات مرا، حیات محمد و خاندان محمد قرار ده، و مرگم را (مانند) مردن محمد و خاندان محمد قرار ده. خدایا این روز (عاشورا) روزی است که بنی امیه آنرا جشن گرفتند، و نیز فرزند جگر خواره این روز را جشن گرفت، آن کسی که بر زبان تو و زبان پیامبرت - که درود خدا بر او و خاندانش باد - در هر جا و هر پایگاهی که پیامبرت - که درود خدا بر او و خاندانش باد - ایستاد، لعنت شده فرزند لعنت شده، خوانده شده است. [صفحه ۱۳۹] خدایا ابا سفیان و معاویه و یزید بن معاویه را لعنت فرما، بر ایشان از جانب تو تا جاودانگی ابدیت، لعنت و نفرین باد. و این روز (عاشورا) روزی است که در آن خاندان زیاد و خاندان مروان به خاطر کشتنشان حسین را که درود خدا بر او باد، شادی کردند. الها پس لعنت و عذاب (دردناک) خودت را بر آنان، دو برابر فرما. بارالها من در این روز و در این موقعیت و در طول زندگانیم به وسیله بیزاری جستن از آنان و لعنت نمودن بر ایشان، و به وسیله دوستی به پیامبرت و خاندان پیامبرت - که بر او و بر ایشان سلام باد - به تو تقرب می جویم. پس می گوئی: خدایا اولین ستمگری را که در حق محمد و خاندان محمد بیدادگری نمود، و تا آخرین نفری که وی را در این ستمگری تبیعت کرد، لعنت فرما. الها جماعتی را که با (امام) حسین پیکار کردند، لعنت فرما، و نیز آن کسانی را که با گروه پیکار کننده برای کشتن حضرتش همراهی کردند، و بیعت نمودند، و پیروی کردند، (لعنت فرما). بار خدایا جملگی آنان را به لعن خود دچار و گرفتار فرما. (این را) صد مرتبه می گوئی، سپس می گوئی: سلام بر تو ای ابا عبدالله و بر ارواحی که بر درگهت آرمیده اند، از من بر تو، برای همیشه و مادامی که شب و روز باقی است، سلام خدا باد. و خدای متعال این زیارت را آخرین زیارت من از شما قرار ندهد. بر حسین و بر علی بن الحسین و بر فرزندان حسین و بر یاران حسین سلام باد. [صفحه ۱۴۱] (این را) یکصد مرتبه می گوئی، سپس می گوئی: الها نخستین ستمگر بر خاندان پیامبر را به لعن مخصوص من مختص فرما، و این لعن را از اولین ستمگر شروع کن، و سپس دومین، و سومین، و چهارمین (ستمگر را لعنت فرما). بار خدایا در پنجمین مرتبه یزید را لعنت فرما، و عبیدالله بن زیاد، و فرزند مرجانه، و عمر بن سعد، و شمر، و خاندان ابوسفیان، و خاندان زیاد، و خاندان مروان را تا روز رستاخیز لعنت فرما. سپس به سجده می روی و می گوئی: خدایا بر تو سپاس باد (آن هم) سپاس سپاسگزارانی که بر اساس مصیبت های آنان سپاسگزاریت کرده اند. ستایش خدای را بر سوک و عزای بزرگم. الها شفاعت حسین را در روز ورود (به محشر) نصیبم فرما، و مرا در سخن و اعتقاد نسبت به (امام) حسین ثابت قدم بدار، و همچنین (مرا) نسبت به یاران حسین یعنی آن کسانی که خون خویش را در برابر حسین - که بر او درود باد - بذل نمودند، (ثابت قدم قرار ده). عقلمه گوید که حضرت ابا جعفر [امام باقر] علیه السلام فرمود: اگر بتوانی هر روز به این زیارت از خانه ات آن حضرت را زیارت کنی، این کار را انجام ده، که برای تو تمامی این ثوابها خواهد بود. [صفحه ۱۴۵]

شبهات به حضرت یحیی

محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی معروف به کرمانی ما را خبر داد، گفت: ابوالعباس احمد بن عیسی و شا بغدادی ما را خبر داد، گفت: احمد بن طاهر قمی ما را خبر داد، گفت: محمد بن بحر بن سهل شیبانی ما را خبر داد، گفت: احمد بن مسرور از سعد

بن عبدالله قمی را خبر داد که [سعد بن عبدالله قمی] گفت: من به جمع آوری کتاب هائی که دارای پیچیدگی ها و مطالب دقیق علمی بودند، علاقه داشتم، و به درک حقائق درست دانش حریص بودم، و نسبت به حفظ موارد اشتباه و نامفهوم آنها، آزمنده و بر آنچه از مشکلات و دشواری های علمی دست می یافتم، به آسانی آنها را به کسی نمی گفتم. و در عین حال نسبت به مذهب امامیه تعصب داشتم، (و در این زمینه) شخصی ناآرام بودم، و از امنیت و آسایش دوری جسته، به ستیز و جدال (علمی) روی می آوردم و دنبال کینه ورزی و بد گفتن و بد شنیدن بودم. به صدای بلند فرقه های مخالف امامیه را نکوهش می کردم، و معایب پیشوایان آنها را آشکار می نمودم، و آبروی پیشروان آنها را می بردم. تا این که گرفتار یک شخصی شدم که از همه ستیزه جو تر [صفحه ۱۴۷] و در خصومت و دشمنی پیگیر تر بود، و در بحث و مناظره زبردست تر، و در طرح سوال مبرز تر، و بر راه باطل پابرجا تر بود. (و سپس شرح بحث و مناظره خویش را با او بیان می کند تا آنجا که گوید: من طوماری تهیه کرده بودم که در آن چهل و چند مسئله مشکل وجود داشت، که افراد از پاسخ آن ناتوان بودند. من آن سوالات را نگاشته بودم تا آنها را از بهترین همشهریانم احمد بن اسحاق مصاحب مولایم ابی محمد امام یازدهم علیه السلام پرسم. او به منظور شرفیابی حضور امام علیه السلام از شهر قم به سوی سر من رای - سامرا - رهسپار شده بود. من هم بدنالمش بدان دیار کوچ کردم، و در یکی از منازل (بین راه) به او رسیدم. چون با هم دست دادیم، گفت: رسیدنت به من خیر است؟ گفتم: اولاً مشتاق دیدار بودم، ثانیاً بر حسب عادت قدیم سوالات (محرک من بود). گفت: ما در این مورد هم نظر هستیم، من هم از شدت اشتیاق دیدار مولایم ابی محمد (حسن عسکری علیه السلام) جگر سوخته ام و می خواهم مشکلاتی در تاویل و دشواری هائی در تنزیل (قرآن) را از حضرتش پرسم. این رفاقت و همراهی ما بسیار با برکت و با میمنت است، زیرا به وسیله آن به ساحل دریائی خواهی رسید که شگفتی هایش تمام ناشدنی، و غرائبش نابود ناشدنی است، و او امام ماست. ما با هم وارد سر من رای - سامرا - شدیم، و در خانه آقایمان رسیدیم، اجازه - ورود - خواستی، اجازه ورود برای ما صادر [صفحه ۱۴۹] شد. بر شانه احمد بن اسحاق یک انبانی بود که آنرا نیز یک عبای طبری پنهان کرده بود، و در آن یکصد و شصت کیسه پول دینار و درهم (پول طلا و نقره) بود، و بر سر هر کیسه مهر صاحبش زده شده بود. سعد گوید: چون حضور مولای خود ابی محمد (حضرت عسکری علیه السلام) شرفیاب شدیم و پرتو نورانی روی مبارکش ما را فرا گرفت، به چیزی جز ماه شب چهاردهم مانند نبود، و بر زانوی راستش پسر بچه ای نشسته بود که در خلقت و منظر به ستاره مشتری می مانست. و یک خط فرقی میان دو گیسوان او در وسط سرش وجود داشت، که چون الفی میان دو واو می نمود. جلوی آن حضرت یک انارک طلائی بود که نقشهای شگفتش در میانه دانه های قیمتی که بر آن سوار شده بود، می درخشید، که آنرا یکی از روسا اهل بصره تقدیم حضرت کرده بود. در دست امام عسکری علیه السلام قلمی وجود داشت که چون می خواست با آن بر صفحه سپید (چیزی) بنگارد، آن پسر بچه انگشتان حضرتش را می گرفت. لذا مولایمان آن انارک طلائی را جلویش می چرخانید و او را با آن سرگرم می کرد تا او را از نوشتن آنچه مورد نظر مبارکش بود، باز ندارد. ما به آن حضرت سلام کردیم، ایشان جواب ملاطفت آمیزی داد و اشاره فرمود که بنشینیم. چون از نوشتن صفحه سپیدی که در دست داشت فارغ شد، احمد بن اسحاق انبانش را از زیر عبایش بیرون آورد و خدمت حضرتش نهاد. امام بدان پسر بچه نگاه کرد و فرمود: [صفحه ۱۵۱] ای پسر مهر را از هدایای شیعیان و دوستان بردار. عرض کرد: ای مولای من آیا رواست دست پاکی را به هدایای نجس و اموال ناپاکی که حلال و حرامش درهم آمیخته است، دراز کنم؟ پس مولایم علیه السلام فرمود: ای پسر اسحاق آنچه در میان انبانت بیرون بریز، تا حلال را از حرام جدا کند. اول کیسه ای که احمد از انبان در آورد، آن پسر بچه فرمود: این کیسه از آن فلانی فرزند فلانی است که در فلان محله قم ساکن است، و در آن (کیسه) شصت و دو اشرفی وجود دارد. چهل و پنج اشرفیش بهای یک حجره می باشد که صاحبش آنرا از پدر خود ارث برده، و چهارده دینارش بهای نه) ۹ (جامه است که فروخته، و سه دینارش پول اجازه دکانهاست. پس مولایمان علیه السلام فرمود: ای پسر مهر را بردار. اکنون این مرد را راهنمایی کن که کدامش حرامست؟ پس حضرتش علیه السلام فرمود: در

میان اینها واریسی کن که این اشرفی وجود دارد که سکه ری خورده و تاریخ فلان سال را دارد و نقش یک روی آن پاک شده، و یک قطعه طلای آملی وجود دارد به وزن چهار اشرفی. علت حرام بودنش آنست که صاحب اشرفی ها در فلان ماه از [صفحه ۱۵۳] فلان سال یک من و یک چهارک ریسمان به همسایه اش داده است، و مدتی گذشته و آن ریسمان به دزدی رفته است و آن همسایه به صاحبش گزارش داده که (ریسمان) دزدیده شده است، ولی صاحب ریسمان سخن او را رد کرده، و دروغ انگاشته است، و به عوض آن ریسمان یک و نیم (۵/۱) من ریسمان باریک تر از او دریافت کرده است، و از آن جامه ای بافته است، که این اشرفی و آن نیمه اش بهای آن می باشد. چون سر کیسه را باز کرد، در میان آن نوشته ای بود که نام صاحب آن اشرفی ها و مقدارش در داخل آن وجود داشت. و آن اشرفی ها با آن تکه اشرفی به همان نشانه (بیان شده) بیرون آمد. سپس کیسه دیگری را در آورد، و آن کودک علیه السلام فرمود: این کیسه از آن فلاخی فرزند فلاخی از فلان محله قم می باشد، که در آن پنجاه اشرفی وجود دارد، و دست زدن بدان بر ما روا نیست. گفت: برای چه این چنین است؟ فرمود: برای آنکه این پولها بهای گندمی است که صاحبش بر زارع خود در تقسیم آن ستم کرده است. زیرا سهم خود را باکیل تمام برداشته، و سهم زارع را باکیل ناتمام داده است. پس مولایمان علیه السلام فرمود: ای پسرم راست گفتی. سپس فرمود: [صفحه ۱۵۵] ای احمد بن اسحاق همگی را جمع کن تا این که به صاحبشان برگردانی، یا این که سفارشی کنی که به صاحبانشان برگردانیده شود. و ما نیازی به هیچکدام آنها نداریم. و (اما) جامه آن پیرزن را بیاور. احمد گوید: آن جامه در جامه دانی بود که من فراموشش کرده بودم. چون احمد بن اسحاق برگشت تا آن جامه را بیاورد مولایم ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) به من نظر کرد و فرمود: برای چه آمدی؟ عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا به دیدار مولایمان تشویق کرد. فرمود: آن مسائلی که می خواستی بررسی چه شد؟ عرض کردم: ای مولایم به حال خود باقی است. فرمود: از نور چشمم در باره آنها سوال کن. و به سوی آن کودک اشاره فرمود: و آن کودک به او (سعد) گفت: هر چه خواهی پرس. (تا آنجا که گوید) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا مرا از تاویل کهیصص خبر ده. فرمود: این حروف (رمز)، از اخبار غیبی است که خدا بنده اش زکریا را بدان آگاه ساخت، و سپس آنرا برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمود. و شرحش این است که: زکریا علیه السلام از [صفحه ۱۵۷] خدای خود درخواست کرد که به او نامهای پنج تن را بیاموزد. پس جبرئیل بر او فرود آمد، و آنها را به وی آموخت. زکریا چون محمد و علی و فاطمه و حسن (علیهم السلام) را یاد می کرد، ناراحتی اش برطرف می شد، و گرفتاریش از میان می رفت. ولی چون حسین علیه السلام را یاد می کرد، گریه گلایش را می گرفت و مبهوت می گردید. یک روز عرض کرد: ای معبود من، مرا چه می شود که چون چهار نفر از ایشان - که درود بر همگی آنها باد - را یاد می کنم، به یاد آنان از غمهای خود آرام می گیرم، ولی چون حسین علیه السلام را یاد می کنم، از چشمم اشک می ریزد و ناله ام بلند می شود. پس خدای بلند مرتبه، او را از داستانش خبر داد. پس فرمود: کهیصص، که کاف نام کربلا است، و ها هلاک عترت است، و یا یزید می باشد، که بر او لعنت باد، که او بر حسین (علیه السلام) ستم می کند، و عین عطش او (عطش حسین علیه السلام) است، و صاد صبر او است. چون زکریا این مطلب را شنید، نالان و غمگین گردید، و تا سه روز از مسجد خود بیرون نیامد، و به مردم اجازه نداد تا در آنجا نزدش روند، و شروع به گریه کرد، و ناله سر داد. و این عبارت نوحه خوانی اوست: ای معبود من، آیا بهترین آفریده خود را به واسطه فرزند شدل سوخته خواهی فرمود؟ (ای اله من) آیا بلای این مصیبت را بر آستانش فرود می آوری؟ [صفحه ۱۵۹] ای معبود من، آیا لباس این مصیبت را بر تن علی و فاطمه (علیهما السلام) خواهی پوشانند؟ ای اله من، آیا گرفتاری این فاجعه را در محیط زندگانی آنها وارد می کنی؟ سپس همچنان گفت: خدایا فرزندی به من روزی فرما که در پیری چشمم بدو روشن شود، و او را وارث و جانشین من کنی، و مقام او را نسبت به من چون مقام حسین علیه السلام قرار ده، و چون او را به من دادی، مرا فریفته دوستی او فرما، و به غم شهادت او گرفتارم کن، همچنان که حییت محمد - که درود خدا بر او و خاندانش باد - را به غم فرزندش گرفتار می کنی. پس خداوند یحیی علیه السلام را به او ارزانی فرمود، و او را به غم شهادت وی

گرفتار کرد. و دوره حمل یحیی شش ماه بود، و دوره حمل حضرت حسین علیه السلام نیز بسان او بود،... (تا انتهای حدیث).
[صفحه ۱۶۱]

انحصار امامت دو برادر

گروهی از تلعهکبری، از احمد بن علی، از اسدی، از سعد، از احمد بن اسحاق که خدا او را رحمت کند، نقل کرده اند: که همانا یکی از اصحاب ما نزد او رفت و گفت: که همانا جعفر بن علی برای او کتابی نوشته، و در آن خود را معرفی کرده و بدو گفته است که او قیم بعد از پدرش می باشد، و همانا در نزد او آنچه از دانش حلال و حرام که او بدان نیازمند باشد، وجود دارد، و دیگر دانشها تمامی نزد اوست. احمد بن اسحاق گفت: پس هنگامی که نوشته را خواندم، نامه ای برای صاحب الزمان علیه السلام نگاشتم و نوشته جعفر را هم در لای آن نامه نهادم. پس این جواب برایم بیرون آمد: بنام آن که همه در او شیدایند که بخشنده و مهربان است، نوشته ات که خدا ترا زنده بدارد، به من رسید، و نیز نوشته ای را که در لای آن نهاده بودی (دریافت کردم). و به تمامی اختلافات الفاظ و تکرار اشتباهاتش آگاه گشتم. و اگر تو دوباره [صفحه ۱۶۳] آنرا بخوانی به برخی از آنچه که من آگاه گردیدم، تو نیز آگاه خواهی شد. و ستایش از آن خدای دارنده جهانیان است، ستایشی که در احسانش به سوی ما و فضلش بر ما انبازی وجود ندارد. (تا آنجا که حضرتش مرقوم فرمودند) خدا حق را برای اهلش حفظ فرموده، و آن را در جایگاهش قرار داده است، و به تحقیق خدای عز و جل خودداری فرموده که امامت را در دو برادر بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام قرار دهد. و هر گاه خدا به ما در سخن اجازت فرماید، حق آشکار می شود، و باطل و کثری درهم می شکنند، و بر شما (حق) آشکار می گردد. و در کفایت کارها، و زیبایی آفرینش و ولایت به خدا رغبت دارم که خدا ما را بس است و چه نیکو و کیلی می باشد. و درود و توجه خدا بر محمد و خاندان محمد باد. [صفحه ۱۶۵]

حکمت شهادت

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی (ره) ما را خبر داد: و گفت من با جمعی که علی بن عیسی قصری نیز با آنها بود، در خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس الله روحه بودیم. مردی به او رو کرد و گفت: من می خواهم از شما چیزی بپرسم. فرمود: پرس هر چه می خواهی. آن مرد گفت: به من بگو آیا حسین بن علی (علیهما السلام) ولی خدا بود؟ گفت: آری. آن مرد گفت: آیا قاتل حسین بن علی (علیهما السلام) دشمن خدا بود؟ گفت: آری. آن مرد گفت: آیا رواست که خدای بزرگ و بلند مرتبه دشمن خود را بر دوست خود چیره گرداند؟ ابوالقاسم حسین بن روح [نویختی] به او گفت: آنچه من به تو می گویم، بفهم ابدان: همانا خدای بزرگ و بلند مرتبه مردم را به گونه مشاهده با دیدگان طرف خطاب نمی سازد، و رو در روی با آنان با ایشان سخن نمی گوید. ولی (خدای) بلند مرتبه است جلالت و بزرگی، برای ایشان رسولانی از جنس خودشان و همتایشان در خلق، بشرهائی را به سویشان برانگیخت، که مانند آنها بشر [صفحه ۱۶۷] بودند. و اگر رسولانی غیر از جنس بشر و به صورت دیگر برای آنها می فرستاد، (مردم) از او می گریختند و (چیزی را) از او نمی پذیرفتند. چون فرستادگان خدا نزد ایشان آمدند، در حالی که از جنس خودشان بودند، و غذا می خوردند، و در بازارها می گردیدند، باز هم گفتند: شما بسان ما بشر می باشید، و از شما نمی پذیریم تا این که معجزه ای بیاورید، که ما از آوردن آن ناتوان باشیم، و بدانیم که شما از میان ما اختصاص به رسالت خدا دارید، (زیرا) کاری انجام می دهید که ما از آن ناتوانیم. و خدا برای آنها معجزاتی قرار داد که بشر از (آوردن) آنها ناتوان است. یکی از ایشان پس از تبلیغ و دعوت (به خدا) طوفان را آورد، و همه طغیانگران و سرکشان و سرباز زندگان غرق شدند. و یکی از ایشان در آتش انداخته شد، و آتش (برایش) سرد و سلامت و آسایش گردید. و یکی از ایشان کسی بود که از میان سنگ خارا، ماده شتری را

برون آورد، و از پستانش شیر را روان کرد. و یکی از ایشان فردی بود که (خدا) برایش دریا شکافت و از (میان) سنگ، چشمه‌ها برای او روان کرد، و عصای خشک او را برایش از دهائی کرد، که افسون آنها را بلعید. و یکی از ایشان شخصی بود که کور و مبتلای به برص را بهبود بخشید، و به اجازه خدا مرده را زنده کرد، و بدانچه که می خوردند و در خانه‌های خویش می اندوختند، بدانان خبر [صفحه ۱۶۹] می داد. و یکی از ایشان فردی بود که برایش ماه بشکافت، و چهار پایانی چون شتر و گرگ و... با او سخن گفتند. چون (پیامبران) این کارها را انجام دادند که خلق از کار ایشان و آوردن مثل آن ناتوان بودند، و نتوانستند بسان آنها را بیاورند، از تقدیر خدای عز و جل و لطفی که به بندگانش دارد و حکمتی که (در کارهایش وجود دارد)، این بود که: پیغمبران خویش را با این قدرت و معجزاتی که دارند، گاهی آنان را چیره و غالب قرار دهد، و گاهی شکست خورده و مغلوب، گاهی قاهر باشند، و گاهی مقهور. که اگر خدا آنها را در همه حال غالب و چیره قرار می داد، و آنان گرفتاری نمی داشتند و خواری نمی دیدند، مردم آنان را معبودهائی جز خدا قرار می دادند، و فضیلت صبرشان بر بلا و محنت و امتحان شناخته نمی شد. ولی خدای عز و جل احوال آنها را در این زمینه چون دیگران قرار داد، تا در حال محنت و گرفتاری شکیبائی ورزند، و در حال عافیت و چیرگی بر دشمن شکر کنند، و در هر حال فروتن باشند، و گردن فرازی و تکبر نورزند، و مردم بدانند که آنها نیز معبود > دارند که او آفریننده و مدبر آنهاست، و او را بپرستند، و از فرستادگانش فرمان برند، و حجت خدا در باره کسانی که نسبت بدیشان از حد (بندگی) تجاوز می کنند، ثابت گردد. (و نیز) در باره کسانی که نسبت بدیشان ادعای پروردگاری می کنند، و یا سرپیچی کرده و یا مخالفت می ورزند، و عصیانگری می کنند، و [صفحه ۱۷۱] منکر دستوراتی می شوند که فرستادگان و پیامبران (خدا) علیهم السلام آورده اند (بر آنان حجت خدا تمام شود). تا این که هر که نابود می شود از روی بینه و روشنی نابود شود، و هر که زنده (و هدایت) می شود از روی بینه و روشنی زنده (و هدایت) گردد. محمد بن ابراهیم بن اسحاق گفت: فردا دوباره خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رفتم در حالی که با خود می گفتم: آیا آنچه را که دیروز برای ما گفت از پیش خود بیان می داشت؟ که بدون پرسش به من رو کرد و گفت: ای محمد بن ابراهیم اگر از آسمان پرتاب شوم، و مرا پرندگان برابند، و باد مرا در دره عمیقی بیفکند، برای من دوست داشتنی تر است از این که در دین خدا بنظر خودم یا از پیش خود چیزی بگویم، بلکه این گفتار من [بر گرفته] از اصل است، و از حضرت حجت - که درود و سلام خدا بر او باد - شنیده شده است. [صفحه ۱۷۳]

شرافت تربت

و [سائل] از خاک تربت قبر مطهر [حضرت ابا عبدالله علیه السلام] پرسید: که با مرده در قبرش آنرا قرار دهند، آیا این کار مجاز است یا خیر؟ پس حضرتش علیه السلام پاسخ فرمود: با مرده در قبرش قرار داده شود و اگر خدا بخواهد ضمیمه به بندهایش شود. و باز پرسید و گفت که: از حضرت صادق علیه السلام برای ما روایت شده است که: همانا بر کفن ازار فرزندش نوشت که همانا: اسماعیل شهادت می دهد که مبعودی جز الله وجود ندارد. آیا مجاز است که ما آنرا با خاک تربت قبر [مطهر] بنویسیم؟ یا (این که باید) یا غیر آن (بنویسیم)؟ پس حضرتش علیه السلام پاسخ فرمود: آری این کار مجاز است. و باز پرسید: آیا بر مرد مجاز است که با [تسییح] از خاک تربت قبر [مطهر] تسییح بفرستد، و آیا در این کار فضیلتی وجود دارد؟ پس حضرتش علیه السلام پاسخ فرمود: [صفحه ۱۷۵] مرد با آن تسییح بفرستد و هیچ تسییحی برتر از آن نیست. و از فضیلت اینگونه تسییحها این است که: اگر فرد از گفتن ذکر و سبحان الله فراموش کند، و تنها تسییح را بگرداند، برایش (ثواب) ذکر گفتن و سبحان الله فرستادن نوشته می شود. و باز پرسید: آیا سجده بر روی مهر از خاک تربت قبر [مطهر جایز است] و آیا در این کار فضیلتی وجود دارد؟ پس حضرتش علیه السلام پاسخ فرمود: این کار جایز است، و در این عمل فضیلت و برتری وجود دارد. [صفحه ۱۷۷]

شفاء با تربت

شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب البلد الامین گفته است: از حضرت مهدی صلی الله علیه و سلم روایت شده است که: هر کس این دعا را در ظرف تازه ای با تربت حسین علیه السلام بنویسد و آنرا بشوید و بنوشدش، از مرض خود شفا می یابد. بنام آن که همه در او شیدایند، بخشنده بخشایشگر. بنام آن که همه در او شیدایند، (که آن) دوا است. و ستایش برای آن که همه در او شیدایند، (که آن) شفا و راحتی است. و نیست الهی جز آن که همه در او شیدایند، (که او) کفایت کردنی است، او شفا دهنده است، و او کفایت کننده است، سختی را به دارنده مردمان به شفا بیر، که مریضی آنرا نگاه ندارد، و صلوات و توجه خدا بر محمد و خاندان نجیب او باد. و به خط سید زین الدین علی بن حسین حسینی دیدم که این دعا را به مردی (نسبت داده است) که در حائز (کربلا) مجاوره بوده - که بر مشرف آنجا سلام باد - (از) مهدی سلام الله علیه در خواب خود، بدو پیاموخت در حالی که به مرضی مبتلا بود، و در نتیجه به [صفحه ۱۷۹] سوی قائم - که خدا فرجش را بزودی برساند - شکایت برد. در نتیجه - حضرتش - به نوتن این دعا (بر ظرفی) و شستن آن و آشامیدنش فرمان داد. پس - او - آن کار را انجام داد و از آن حالت شفا یافت. [صفحه ۱۸۱]

شرافت زیارت امام حسین

سید حیدر کاظمی که - خدا او را یاری فرماید - از بزرگان شاگردان استاد محقق [شیخ مرتضی] انصاری و یکی از اعیان پروا پیشه شهر کاظمین بود - که خدا خاک او را پاک گرداند - در نامه اش به من نوشت: داستان دیگری که برایم اتفاق افتاد، (این است) که من سالیانی پیش، از برخی افراد دین باور و ثقه شنیده بودم که، مردی از بازرگانان بغداد را برایم توصیف می کردند که او آقایمان امام منتظر - حضرت مهدی - سلام الله علیه را دیدار نموده است، و من آن بازرگان را می شناختم و میان من و او دوستی - پیشین - وجود داشت، و او فردی مورد اعتماد و عادل بود، و در پرداخت حقوق مالی - واجب - معروف بود، من دلم می خواست که آن داستانی که در باره او شنیده بودم، از خودش پرسم. چرا که او داستان خود را پنهان می داشت و جز به برخی خواص، به دیگری نمی گفت. زیرا نمی خواست که داستان پخش شود. چون از مشهور شدن می ترسید. که در نتیجه، منکران ولادت و غیبت حضرت مهدی - علیه السلام - او را به تمسخر می گرفتند، و یا [صفحه ۱۸۳] این که ناخبران و نادانان فخر و پاکی نفس را بدو نسبت می دادند، از این رو تا زمانی که آن مرد زنده است من نمی خواهم نامش را به صراحت بیان کنم، چون می ترسم خوشش نیاید. [از اتفاقات شگفت این که هنگامی که به نوشتن این رساله مشغول شدم، مصادف ایام زیارتی مخصوصه شد. لذا از سامرا خارج شدم، و چون وارد شهر کاظمین علیهما السلام شدم، بر جناب ایشان وارد شدم، و از این داستان پرسیدم و او به این حکایت مرا آگاه کرد و خبر داد. [من در طول این مدت علاقه داشتم که آن داستان را به گستردگی از او بشنوم، تا این که روزی بر تشییع جنازه فردی از اهل بغداد حاضر شدم، که در اواسط شعبان امسال - سال هزار و سیصد و دو هجری، ۱۳۰۲ ه.ق - بود که در حضور دو امام آقایمان حضرت موسی بن جعفر و آقایمان حضرت محمد بن علی الجواد سلام الله علیهما تشییع می شد، و آن فرد یاد شده در میان مشایعت کنندگان بود، پس بدو گفتم که خیر داستان او به من رسیده است. و از او دعوت کردم و در رواق شریف در کنار درب مشبک که به حرم مولایمان حضرت جواد علیه السلام باز می شود، نشستیم، و او را وادار کردم که داستان را برایم نقل کند، - و او برایم نقل کرد - که این ها محتوی سخنان اوست: [صفحه ۱۸۵] در یکی از سالهای عمرم، مقداری از مال امام علیه السلام در ذمه من بود. از این رو برای پرداخت آن به بزرگان از علما ساکن در نجف اشرف بدانجا رهسپار شدم، و نیز طلبی هم از تجار آن شهر داشتم. پس در یکی از ایام زیارتهای مخصوصه امیر مومنان علیه السلام به آنجا رفتم، و به مقداری که می توانستم از دیون خویش را به علمای اعلام متعددی که وجود داشتند و از طرف امام علیه السلام سهم را می گرفتند، مقداری پرداخت کردم، اما

تصفیه حساب کامل برایم ممکن نشد، و به بیست تومان آن بر ذمه ام باقی ماند. تصمیم گرفتم که این مقدار را به یکی از علمای ساکن در شهر کاظمین بپردازم. چون به بغداد بازگشتم، تصمیم گرفتم که دین خویش را زود بپردازم، اما در نزد از پول نقد چیزی نبود. پس در روز پنجشنبه به زیارت دو امام بزرگوار - حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد علیهما السلام - رهسپار شدم، و پس از زیارت بر جناب مجتهد - که توفیقاتش پیوسته باد - وارد شدم، و به ایشان گفتم که: از مال امام علیه السلام مقداری بر ذمه من وجود دارد، و از ایشان درخواست کردم که این مقدار را به تدریج بپردازم. و در اواخر روز به سوی بغداد برگشتم، چون ماندن برایم امکان نداشت، زیرا کار مهمی - در بغداد - داشتم. پس پیاده به سوی بغداد حرکت کردم، زیرا دیگر پور کرایه مرکب را نداشتم. هنگامی که نصف بیشتر راه را رفته بودم، آقای با جلال و هیبتی [صفحه ۱۸۷] را دیدم که به سوی شهر کاظمین علیهما السلام عازم است. به او سلام کردم. ایشان جواب سلام مرا داد. و به من فرمود: ای فلانی - و نامم را ذکر کرد - چرا در این شب با شرافت، شب جمعه در شهر کاظمین نمائیدی؟ عرض کردم: ای آقایمان کار مهمی داشتم که مرا از ماندن بازداشت. فرمود: اگر خدا بخواهد فردا به دنبال آن کار مهمت برو. با سخنش دلم آرام گرفت، و به پیروی از فرمانش با او بازگشتم، و همراهش در کنار نهر جاری ای که درختان با طراوت و سر سبزی بر آنجا سایه افکنده بود، به راه افتادم. آن درختان بر بالای سر ما سایه افکنده بودند. و هوا بسیار با طراوت بود. من اصلاً به فکر اینها نبودم. - ناگاه - به نظرم رسید که این سید بزرگوار در حالی که مرا نمی شناخت، من را به اسم صدا کرد؟ سپس پیش خود گفتم: شاید او مرا می شناسد و من (قیافه) او را از یاد برده ام. سپس پیش خود گفتم: شاید این سید، مقداری از سهم سادات را می خواهد؟ و علاقه مند شدم که مقداری از مال امام علیه السلام را که در نزد من بود، بدو بدهم. پس به او گفتم: ای آقای ما مقداری از حق شما نزد من مانده است، ولی من درباره آن به جناب شیخ فلانی مراجعه کردم که به اجازه او حق شما را بپردازم - و منظورم سهم سادات بود - پس به روی من تبسمی فرمود و گفت: [صفحه ۱۸۹] آری به تحقیق برخی از حق ما به وکلای ما در نجف اشرف پرداختی. بر زبانم جاری شد که همانا به او گفتم: آیا آنچه پرداختم مورد قبول است؟ فرمود: آری. سپس به ذهنم رسید که این سید به علمای بزرگ می گوید: وکلای ما، و این مطلب بر من بزرگ آمد. سپس گفتم: بله علما وکلای در گرفتن حقوق سادات هستند، و غفلت مرا گرفت. سپس گفتم: ای آقای ما مرثیه خوان های عزای امام حسین علیه السلام حدیثی را می خوانند که: مردی در خواب کجاوه ای را میان زمین و آسمان دید، درباره ساکنان آن سوال کرد. بدو گفته شد: فاطمه زهرا و خدیجه کبری می باشند، پس گفت: آیا (اینان) به کجا می روند؟ به او گفته شد: در این شب که شب جمعه است به زیارت حسین علیه السلام می روند. و او نوشته هائی را دید که از آن کجاوه بیرون می ریخت، که در آنها نوشته بود: امان از آتش برای زائران حسین علیه السلام در شب جمعه می باشد. آیا این حدیث درست است؟ حضرتش علیه السلام فرمود: آری، زیارت حسین علیه السلام در شب جمعه امان از آتش در روز قیامت می باشد. [صفحه ۱۹۱] گوید: من مدت کمی قبل از این واقعه به زیارت مولایمان حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شده بودم، بدیشان عرض کردم: ای آقای ما، من به تحقیق حضرت رضا علی بن موسی علیهما السلام را زیارت کرده ام، و به من گفته اند که: حضرتش برای زائرانش بهشت را تضمین فرموده است. آیا این صحیح است؟ پس حضرتش علیه السلام فرمودند: ایشان امام ضامن می باشند. پس گفتم: آیا زیارت من پذیرفته شده است؟ حضرتش فرمود: آری، پذیرفته شده است. در راه زیارت همراه من مرد متدینی از کسبه بود، و با من هم صحبت بود، و در خرج هم با یکدیگر شریک بودیم. پس بدیشان عرض کردم: ای آقای ما آیا فلانی که در زیارت همراه من بود، زیارتش پذیرفته شده است؟ فرمود: آری بنده صالح فلانی فرزند فلانی زیارتش پذیرفته شده است. سپس نام گروهی از کسبه بغداد را بردم که در این زیارت همراه ما بودند، و گفتم: همانا فلانی و فلانی و نامهایشان را بیان داشتم، ایشان با ما بودند، آیا زیارتشان پذیرفته شده است؟ حضرتش علیه السلام روی مبارک را به طرف دیگر برگردانیدند و از جواب خودداری فرمودند. پس من به خود آمدم و آنرا بزرگ داشتم و از پرسش دست برداشتم. پس همچنان در آن راهی که بیان داشتم با

حضرتش راه می رفتیم، تا این که وارد صحن شریف شدیم. سپس از درب معروف به باب [صفحه ۱۹۳] المراد وارد حرم مقدس گشتیم. پس بر درب رواق توفیق نفرمود و چیزی هم بیان نکرد، تا این که بر درب داخل حرم - کنار ضریح مقدس - در طرف پای امام موسی علیه السلام ایستاد، و من نیز در کنار ایشان ایستادم. و بدیشان عرض کردم: ای آقای ما (زیارتی را) بخوانید تا من نیز با شما بخوانم. پس فرمود: سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای امیر مومنان، و همچنان معصومان را نام برد تا این که به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسید. سپس روی مبارکش را به طرف من نمود، و رحال تبسم صبر کرد و فرمود: تو هر گاه در سلام به امام عسکری برسی چه می گوئی؟ عرض کردم: می گویم: سلام بر تو ای حجت خدا، ای صاحب الزمان. گوید: پس داخل حرم - کنار ضریح مقدس - شد. و در کنار قبر امام موسی علیه السلام توقف فرمود، در حالی که قبله میان دو شانه اش بود. من نیز در کنارش ایستادم، و عرض کردم: ای آقای ما زیارت بفرما تا من نیز با حضرتت زیارت کنم. پس حضرتش علیه السلام شروع به زیارت امین الله فرمود - که زیارت جامعه معروفه می باشد - و بدان حضرتش را زیارت کرد. من نیز با او همراهی کردم. سپس مولایمان حضرت جواد علیه السلام را زیارت فرمود، و داخل قبه دوم گردید که گنبد حضرت محمد بن علی علیهما السلام است، و برای نماز ایستاد، و من نیز در کنارش ایستادم. اما به خاطر احترام حضرتش قدری عقب تر ایستادم و در نماز زیارت وارد شدم. پس به نظرم رسید که ای کاش از ایشان درخواست کنم امشب را نزد ما بخواهد، تا این که من به خدمت و مهمان نوازش قیام کنم، [صفحه ۱۹۵] و چشم خود را به طرفش گردانیدم، در حالی که او در کنار من قدری جلوتر ایستاده بود، دیگر ندیدمش. پس نماز را کوتاه کردم، و برخاستم، و به صورت نماز گزاران نگاه کردم، شاید به خدمتش برسم. و جایی در داخل حرم و رواق ها باقی نماند که من آنجاها را ننگردم، ولی اثری از او مشاهده نمودم. سپس به خود آمدم و بر ناآگاهی خویش تاسف خوردم، که چقدر کرامت و نشانه از او دیدم: [۱] پیروی کردن من از او با وصف داشتن کار مهمی در بغداد. [۲] بردن نام من در حالی که او را ندیده بودم و نمی شناختمش. [۳] این که در قلبم خطور نمود که از حق امام علیه السلام چیزی بدو بدهم، و یادآور شدم که به فلان مجتهد مراجعه کرده ام که به اجازه او به سادات بدهم، و این که خود بدون مقدمه فرمود: آری برخی از حق ما را به وکلای ما در نجف اشرف دادی. [۴] سپس یادم آمد که همراهش در کنار رودی که در زیر درختان لیموئی، که در بالای سر ما آویزان بود راه رفتیم، و کدام راه بغداد است که در حال حاضر درختان لیمو دارد. [۵] و نیز یادم آمد که نام همراهم در زیارت حضرت رضا را به اسم برد، و فرمود بنده صالح. [۶] و نیز به پذیرفته شدن زیارت او و زیارت من بشارت داد. [۷] و سپس از جواب دادن درباره گروهی از بازاریان بغداد خودداری فرمود که در زیارت همراه ما بودند، و من از بد کرداری آنان آگاه بودم، با این که او از اهالی بغداد نبود و از حالات آنان هم آگاهی نداشت. مگر این که از اهل بیت نبوت و ولایت باشد، و به غیب از ورای پرده ای نازک بنگرد. [۸] و من [صفحه ۱۹۷] از موقع درخواست اذن دخول فهمیدم و یقین کردم که او حضرت مهدی علیه السلام است، زیرا هنگامی که به اهل عصمت سلام می داد وقتی به آقایمان امام عسکری رسید، به من توجه فرمود، و به من گفت: تو وقتی به اینجا (ی زیارت) که می رسی چه عرض می کنی؟ عرض کردم: می گویم: سالم بر تو ای حجت خدا ای صاحب الزمان، ایشان لبخندی زد و وارد روضه مقدس شد. [۹] و سپس پنهان شدنش از من در حالی که او در نماز زیارت بود، و چون تصمیم گرفتم که در این شب به خدمت و مهمان نوازش قیام کنم، از دیده من غائب گردید. و دیگر چیزها که باعث شد من یقین کنم که او امام دوازدهم می باشد، که درود و توجه خدا بر او و پدران پاک اش باد، و ستایش از آن خدای دارنده جهانیان است. (تا انتهای مطلب) [جنه الماوی، محدث نوری، داستان پنجاه و نهم] مرحوم محدث نوری در کتاب نجم الثاقب خود در ادامه داستان حاج علی بغدادی که آنرا مفصلتر از جنه الماوی نقل کرده می گوید اما خبری که در زیارت ابی عبدالله علیه السلام در شب جمعه وارد ششده، به نحوی که (او) درباره صحت آن سوال کرد، حدیثی است که: شیخ محمد بن المشهدی در مزار کبیر خود از اعمش نقل کرده است، که گوید: من در کوفه منزل کرده بودم. همسایه ای داشتیم که بسیاری اوقات با او می نشستیم. شب جمعه ای بود به او

گفتم: درباره [صفحه ۱۹۹] زیارت حسین علیه السلام نظرت چیست؟ به من گفت: (این کار) بدعت است، و هر بدعتی گمراهی است، و هر (باعث) گمراهی در آتش است: من در حالی که شدیداً غضبناک شده بودم، از نزد او برخاستم، و با خود گفتم که چون سحر شود نزد او می آیم، و از فضایل امیر المومنین (حسین) علیه السلام برای او نقل می کنم تا چشمش (از حزن و اندوه و غم) گرم شود، پس نزد او رفتم و در خانه او را کوبیدم. از پشت در آوازی بلند شد: که او از اول شب قصد زیارت کرده است. پس به شتاب بیرون رفتم، و به کربلا آمدم ناگاه آن شیخ را دیدم که سر بر سجده نهاده، و آثار ملالتی هم از طول رکوع و سجده در او ظاهر نبود. پس به او گفتم: تو دیروز می گفتی زیارت بدعت است، و هر بدعتی ضلالت و گمراه، و هر ضلالت و گمراهی در آتش، ولی امروز آن حضرت را زیارت می کنی؟ به من گفت: ای سلیمان مرا سرزنش مکن، زیرا من برای اهل بیت علیه السلام امامتی قائل نبودم، تا این که دیشب فرا رسید، پس خوابی دیدم که مرا ترساند. گفتم: ای شیخ چه دیدی؟ گفت: مردی را دیدم که نه زیاد بلند بود و نه خیلی کوتاه قد، نمی توانم زیبایی و نورانیت او را وصف کنم. او با گروهی همراه بود که آنها گرد او را گفته بودند. در پیش رویش سواری بود که بر اسبی که چند دم داشت و بر سرش تاجی بود، سوار بود، و برای آن تاج چهار رکن وجود داشت و در هر رکن گوهری بود که مسافتی به اندازه سه روز راه را روشن می کرد. گفتم این (سوار) کیست؟ گفتند: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله و سلم است. [صفحه ۲۰۱] گفتم: دیگری کیست؟ گفتند: وصی او علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد. آنگاه نگاه کردم و شتری از نور را دیدم که بر بالای آن کجاوه ای بود، که میان زمین و آسمان پرواز می کرد. پس گفتم: این شتر از آن کیست؟ گفتند: متعلق به خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتم آن جوان کیست؟ گفتند حسن بن علی علیه السلام است. گفتم: تصمیم دارند به کجا بروند؟ گفتند: همگی آنها به زیارت کشته شده به ظلم و ستم در کربلا حسین بن علی علیه السلام می روند. آنگاه متوجه کجاوه شدم. و ناگاه دیدم که نوشته هائی از بالا (به پائین) می ریزد. که در آنها نوشته بود: از جانب خدای - بلند پایه یادش - برای زائران حسین بن علی (علیه السلام) در شب جمعه امان می باشد. ناگاه هاتفی ما را ندا داد که: ما و شیعیان ما در درجه بالائی از بهشت هستیم. ای سلیمان به خدا سوگند از این مکان جدا نمی شوم، تا آن که روحم از بدنم جدا شود. این حدیث را شیخ طریحی نیز با اختلافی نقل کرده است. [صفحه ۲۰۳]

نماز زیارت

و (سائل) درباره مردی سوال کرد که قبور ائمه علیه السلام را زیارت می کند: آیا مجاز است که بر قبر سجده کند یا خیر؟ و آیا بر کسی که در نزد بعضی از قبرهای آنان علیه السلام نماز می خواند، مجاز است که در پشت قبر قرار بگیرد، و قبر را (میان خود) و قبله قرار دهد؟ یا این که در بالای سر مبارکش یا پائین پای مبارکش قرار گیرد؟ و آیا مجاز است که فرد از قبر پیشی گیرد و نماز بخواند، در حالی که قبر مطهر در پشت سرش باشند یا خیر (این کار جایز نیست)؟ پس حضرتش علیه السلام جواب فرمود: اما سجده بر قبر، نه در نماز نافله، و نه در نماز واجب، و نه در نماز زیارت جایز نیست، و کسی که بخواهد این کار را بکند، باید گونه راست خویش را بر قبر قرار دهد. و اما نماز باید در پشت سر (امام) باشد، در حالی که قبر در جلو او قرار گیرد، و جایز نیست که در پیش روی مبارکش یا در طرف راستش و یا در طرف چپش نماز گزارد، زیرا که از امام علیه السلام پیشی جسته نمی شود و مساوی هم نباید قرار گرفت. [صفحه ۲۰۵]

راهگشای کربلا

عالم با جلالت و دانای با ذکاوت، مجمع فضیلتها و والائی ها، فرد با صفای با وفا مولا علی رشتی که خاکش پاک باد، مرا خبر داد. او دانشمندی نیکوکار و پروا پیشه ای گوشه گیر و دارای دانشهای گوناگون و بصیرت و نقادی بود، او از شاگردان سید بزرگوار

استاد گرانقدر (میرزا حسن شیرازی) - که سایه اش مستدام باد- بود. چون در خواست اهل بلاد لار از نواحی فارس از نداشتن عالم جامع نافذ الحکم بالا گرفت، (استاد معظم میرزا حسن شیرازی) آن مرحوم را به آنجا فرستادند. و- در آنجا- با سعادت زیست و با ستایش مرد. من مدت‌ها در سفر و حضر مصاحبش بودم و در اخلاق و فضائل بسان او کم دیدم. او گفت: یک باری که از زیارت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام باز می گشتم، و از راه فرات رهسپار نجف اشرف بودم. هنگامی که بر کشتی های کوچکی که میان کربلا و طویرج کار می کردند، سوار شدم، دیدم افرادی که سوار کشتی هستند جملگی از اهالی حله می باشند. - و از طویرج راه حله و نجف جدا می شود- دیدم آن [صفحه ۲۰۷] جماعت جز یک نفر جملگی مشغول لهو و لعب و شوخی شدند، اما او در کارهای آنها وارد نمی شد، و آثار افتادگی و وقار از او ظاهر بود، نه شوخی می کرد و نه می خندید، آن گروه روش او را رد می کردند، و بر او عیب می گرفتند، با این حال در خورد و خوراک و آشامیدنیها با ایشان شریک بود. از او بسیار تعجب کردم، ولی مجال- سوال نبود، تا این که بجائی رسیدیم که دیگر به خاطر کمی آب، کشتی قادر به پیشروی نبود، لذا صاحب کشتی ما را از کشتی پیاده کرد، در نتیجه در کنار رود راه را پیش گرفتیم. اتفاقا با آن شخص همراه شدم. پس از او راجع به علت کناره گیری او از دوستانش و بد گوئی آنان نسبت به او، پرسیدم. گفت: ایشان از خویشانم هستند که از اهل سنت می باشند، و پدرم نیز از ایشان است، ولی مادرم اهل ایمان می باشد، من نیز در سلک آنان بودم، اما خدا به برکت حضرت حجت صاحب الزمان علیه السلام بر من بخاطر تشیع منت نهاد. از چگونگی ایمانش پرسیدم. گفت: نام من یاقوت است، و در کنار پل حله روغن می فروشم. پس در سالی به خاطر خریدن روغن از حله به اطراف و نواحی، نزد بادیه نشینان از اعراب بیرون رفتم. پس چند منزلی دور شدم تا آنچه خواستم، خریدم، و با گروهی از اهل حله بر گشتم. در یکی از منازل فرود آمدم و خوابیدم، چون بیدار شدم کسی را ندیدم. همه رفته بودند. و راه ما از صحرای بی آب و علفی بود که درندگان بسیاری داشت، و نزدیکترین آبادی فرسنگها راه فاصله داشت. [صفحه ۲۰۹] پس برخاستم و بار را بر مرکب خویش نهادم، و در عقب آنها به راه افتادم، ولی راه را گم کردم و حیران و سرگردان گردیدم، و از درندگان و تشنگی در - طول - روز ترسان شدم. پس از خلفا و مشایخ پناه خواستم، و از ایشان یاری درخواست نمودم، و آنان را در نزد خدا شفیع قرار دادم، و بسیار گریستم، اما از ایشان چیزی آشکار نشد. پیش خود گفتم: من از مادرم می شنیدم که او می گفت: ما امام زنده ای داریم که کینه اش ابا صالح است، او گم شدگان را به راه می رساند، و به فریاد درماندگان می رسد، و ناتوانان را یاری می نماید. پس با خدای متعال پیمان بستم که اگر به او پناه جستم، و او مرا یاری نمود، به آئین مادرم در آیم. پس او را صدا کردم و بدو پناه جستم، ناگاه است که رنگش مانند این بود- و به علفهای سبزی که در کنار رود روئیده بود، اشاره کرد- آنگاه راه را به من نشان داد، و مرا فرمان داد که به آئین مادرم در آیم. و کلماتی فرمود که من فراموش کردم، و فرمود: بزودی به قریه ای می رسی که اهل آنجا همگی شیعه هستند. گفت: پس گفتم: ای آقای من! شما همراه من تا آن قریه می آئید؟ پس سخنی فرمود که معنایش این بود: - خیر چرا که هزار نفر در جاهای گوناگون از من پناه خواسته اند، و باید ایشان را نجات دهم. [صفحه ۲۱۱] - این حاصل کلام آن جناب بود- سپس از من پنهان شد. من راه زیادی نرفتم که به آن قریه رسیدم، در حالی که آن قریه در مسافت دوری بود، و همراهان- من - یک روز بعد از من به آنجا رسیدند. چون وارد حله شدم، به خدمت آقای فقیهان سید مهدی قزوینی که خاکش پاکیزه باد، رسیدم و داستان را برای او نقل کردم. او دانستی ها دینم را به من آموخت. از او درباره کاری پرسیدم که به وسیله آن بتوانم دیگر بار شرفیاب دیدار حضرتش علیه السلام گردم. پس فرمود: حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را چهل شب جمعه زیارت کن. گفت: من مشغول شدم، و از حله شبهای جمعه برای زیارت به آنجا می رفتم، تا آن که یک (شب) باقی مانده بود، روز پنجشنبه بود که از حله بر کربلا رفتم. چون به دروازه شهر رسیدم، دیدم کمک کاران ظالمان در نهایت سختی از واردین مطالبه تذکره می کنند، و من نه تذکره داشتم و نه پول آنرا. پس حیران شدم، و مردم جلو دروازه مزاحم یکدیگر بودند. چند بار خواستم خود را مخفی کرده و از میان ایشان بگذرم، اما میسر نشد. در این حال

صاحب خود حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که در قیافه طلاب عجم، عمامه سفیدی بر سر دارد، و داخل شهر است. چون آن جناب را دیدم، از ایشان یاری خواستم، پس از شهر بیرون آمدند، و دست مرا گرفتند و داخل دروازه نمودند، و کسی مرا ندید. چون داخل شدم، دیگر آن جناب را ندیدم و حیران باقی ماندم. و برخی لطائف این واقعه از خاطر من رفته است. [جنه الماوی، محدث نوری: داستان چهل و هفتم] [صفحه ۲۱۳]

نگاهبان زائران

آقای فقیهان، مورد استناد عالمان، دانشمند ربانی، تایید شده به لطف های پنهانی، جناب سید مهدی قزوینی ساکن در حله سیفیه - که او خود نگارنده کتابهای فراوانی است - مرا خبر داد، و گفت که: پدرم که خدا مقامش را بلند پایه گرداند، مرا خبر داد و گفت: نیمه شب روز چهاردهم شعبان از حله به منظور زیارت امام حسین علیه السلام بیرون آمدم. چون به رود هندیه رسیدم، و به طرف غربی آن رفتم، زواری را دیدم که از حله و اطراف آن و نجف و نواحی مختلف اش برای زیارت آمده بودند، و جملگی در خانه های قبیله بنی طرف و قبائل و عشائر هندیه رحل اقامت افکنده بودند، و بر ایشان راهی به سوی کربلا وجود نداشت. زیرا قبیله عنزه در سر راه فرود آمده، و عبور و مرور را قطع کرده بودند، و نمی گذاشتند احدی از کربلا - خارج شود، و یا به کربلا وارد گردد، مگر این که او را غارت می کردند، و در سختیش می افکندند. [صفحه ۲۱۵] بجا آوردم و به انتظار نشستم تا بینم کار زائران به کجا میانجامد: و آسمان ابری بود و باران کم کم می بارید. پس ما در این حال نشسته بودیم، دیدیم تمامی زائران از خانه ها بیرون آمدند، و روی به سوی کربلا - برداشتند. به شخصی که نزد من بود، گفتم: برو و سوال کن که چه خبر شده؟ پس بیرون رفت و برگشت، و به من گفت: قبیله بنی طرف با اسلحه گرم بیرون آمده اند، و تعهد کرده اند که زائران را به کربلا برسانند، اگر چه کار به جنگ با عنزه میانجامد. من چون این سخن را شنیدم، به آنانی که با من بودند گفتم: این سخن اصلی ندارد. زیرا بنی طرف لیاقت جنگ با عنزه را در خشکی ندارند. و من گمان می کنم این کار حيله ای است برای بیرون کردن زوار از خانه هایشان، زیرا ماندن زائران در نزد ایشان بر آنها سنگین شده، چرا که باید مهمانداری کنند. در این حال بودیم که زوار دوباره به سوی خانه های خود برگشتند، و معلوم شد حقیقت مطلب همان است که من گفتم. لذا زائران دیگر داخل خانه ها نشدند، و در سایه خانه ها نشستند، و آسمان هم ابری بود. در این حال، رقت قلبی شدیدی بر من زوار را از خانه ها بیرون کرده اند. پس دست به دعا سوی خدای متعال برداشتم، و به پیامبر و خاندان پاکش - که درود خدا بر او و خاندانش باد - توسل جست، و برای زوار به خاطر بلائی که گرفتارش شده بودند، پناهی خواستم. [صفحه ۲۱۷] در این حال بودیم که دیدیم سواری - به سوی ما - می آید، در حالی که بر اسب نیکوئی چون آهو سوار است، و فرد با کرامتی چون او را ندیده بودم. در دستش نیزه بلندی بود، و آستین های (خود) را بالا - زده بود، و اسب را (به سرعت) می راند، تا این که بر در خانه ای که من در آنجا ساکن بودم، ایستاد، و آن خانه ای بود که از پشم بافته شده بود، که اطراف آنرا بالا - زده بودند. سلام کرد و ما (هم) جواب سلامش را دادیم. گفت: مولانا - اسم مرا برد - مرا فردی که به تو سلام می فرستد، به سوی تو بر انگیخت که ایشان گنج محمد آغا و صفر آغا هستند، و آن دو از صاحب منصبان لشکر عثمانیان می باشند، و می گویند: هر آینه زوار (به سوی کربلا) بیایند که ما عنزه را از راه دور کردیم، و ما با لشکریان (خود) در پشته سلیمانیه منتظر زائران هستیم. به او گفتم: تو تا پشته سلیمانیه با ما می آئی؟ گفت: آری. ساعت خود را از بغل در آوردم، دیدم تقریباً دو ساعت و نیم از روز مانده است. گفتم اسب مرا حاضر کردند. آن مرد عرب بیابانی که ما در منزلش بودیم، به من چسبید و گفت: ۰۱ در اصل مطلب منظور آنست که اسبی بود که در سال چهارم حیات خویش وارد شده بود. [صفحه ۲۱۹] ای مولای من! جان خود و این زائران را در خطر نینداز. امشب را نزد ما باشید، تا کار روشن شود. به او گفتم: بخاطر درک زیارت مخصوصه چاره ای جز سوار شدن وجود ندارد. چون زوار دیدند که ما سوار شدیم، پیاده و سواره در عقب ما حرکت کردند. پس براه افتادیم، و آن

سوار مذکور چون شیر بیشه در جلو ما بود، و ما در پشت سرش می رفتیم، تا این که به پیشته سلیمانیه رسیدیم. آن سوار از آنجا بالا رفت، و ما نیز از او پیروی کردیم، سپس از آنجا پائین رفت. ما تا این که بالای پیشته رفتیم، دیگر اثری از آن سوار ندیدیم. گویا به آسمان رفت، و یا در زمین فرو رفت. و ما نه فرمانده لشکری دیدیم و نه لشکری. به همراهانم گفتم: آیا شکی باقی می ماند که او صاحب الامر نباشد؟ گفتند: بخدا سوگند نه. من موقعی که او در جلو ما می رفت، تامل زیادی کردم که گویا قبلا او را دیده ام، ولی چیزی به خاطر نمی آید، که چه موقع او را ملاقات کرده ام. ولی چون از ما جدا شد، یادم آمد که او همان شخصی است که در حله به منزل من آمده بود، و مرا از واقعه سلیمانیه با خبر کرده بود. و اما قبیله عنزه، دیگر هیچ اثری از ایشان در منزلهایشان ندیدیم، و با هیچ کدام شان بر خورد نکردیم، و کسی را هم [صفحه ۲۲۱] ندیدم که از حال آنان پرسیم، تنها غبار شدیدی را دیدیم که در وسط بیابان- به آسمان- بلند شده است. پس وارد کربلا شدیم، و اسبانمان ما را به سرعت پیش می بردند، تا این که به دروازه شهر رسیدیم، و لشکریانی را دیدیم که در بالای دژهای شهر مستقرند و به ما گفتند: از کجا آمدید؟ و چگونه- بدینجا- رسیدید؟ آنگاه به سیاهی زائرنی- که از عقب می آمدند- نگاه کردند، و گفتند: سبحان الله! این صحرا از زائران پر شده است! پس عنزه به کجا رفتند؟ به ایشان گفتم: در شهر بنشینید و روزی خویش را بر گیرید که از برای مکه مالکی است که آنرا حفظ می کند. سپس وارد شهر شدیم، و دیدیم کنج محمد آغا بر روی تختی نزدیک دروازه شهر نشسته است. به او سلام کردم، و او در مقابل من برخاست. به او گفتم: این افتخار برای تو کافی است که در آن هنگام به زبان (حضرتش) یاد شدی؟ گفت: داستان چیست؟ من داستان را برایش نقل کردم. گفت: ای آقای من از کجا می دانستم که تو به زیارت می آئی تا پیکری را نزد تو بفرستم؟ من و لشکریانم پانزده روز است که در [صفحه ۲۲۳] این شهر محاصره شده ایم، و از ترس عنزه قدرت بیرون آمدن نداریم. آنگاه پرسید: عنزه به کجا رفتند؟ گفتم: نمی دانم جز این که غبار شدیدی را در وسط بیابان دیدیم. که گویا غبار کوچ کردن آنها بود. آنگاه ساعت را بیرون آوردم، دیدم یک ساعت و نیم به- پایان- روز مانده، و تمام زمان سیر ما در مدت یک ساعت انجام شده بود، در حالی که بین منزلهای قبیله بنی طرف تا کربلا سه ساعت راه است. پس شب را در کربلا بسر بردیم. چون صبح شد از داستان عنزه سؤال کردیم، یکی از زار عینی که در باغهای کربلا بود، گفت: عنزه در منزلها و خیمه های خیوش بودند، ناگاه سواری که بر اسب نیکوی فریبهی سوار بود، بر ایشان ظاهر شد، که در دستش نیزه بلندی بود، به صدای رسا بر ایشان صیحه زد: ای گروه عنزه به تحقیق مرگ سریع در رسید. لشکریان دولت عثمانی همراه سواره ها و پیاده ها به شما رو کرده اند، آنان به دنبال من می آیند، پس کوچ و گمان ندارم که از ایشان نجات یابید. پس خدا ترس و خواری را بر ایشان مسلط فرمود، تا این حد که مرد برخی از اثاث منزل خود را به خاطر شتاب در حرکت [صفحه ۲۲۵] باقی می گذاشت. و ساعتی طول نکشید که تمام آنان کوچ کردند و رو به بیابان نهادند. به او گفتم: ویژگیهای آن سوار را برایم وصف کن. او نقل کرد: (و من پس از گفتن او) دیدم همان سواری است که همراه ما آمد، و سپاس برای خدای مالک جهانیان و درود و توجه بر محمد و خاندان پاکیزه اش. این را فرد کم مقدار، میرزا صالح حسینی به رشته تحریر در آورده است. [به نقل از کتاب جنۃ الماوی اثر محدث نوری: داستان چهل و ششم] [صفحه ۲۲۷]

آثار دعا

میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی نگارنده کتاب ارزشمند مکیال المکارم فی فوائد الدعای للقائم، در همین کتاب یاد شده می گوید: یکی از دوستان صالحم برایم نقل کرد که: مولایمان حضرت حجت علیه السلام را در خواب دیدار کرده بود، و حضرتش سخنی فرموده بودند که مضمونش این است: همانا من برای فرد شیعه ای که مصیبت جد شهیدم را یاد کند، و سپس برای تعجیل فرج و تایید (امر من) دعا کند، من (نیز) برای او دعا خواهم کرد. [مکیال المکارم، محمد تقی الموسوی اصفهانی: ج ۲: ص ۴۶]